

دعالم آفتاب را مشاهده نمود اصل قریب در میان کوه و بر سر تل داشت **ذکر قدسی** امام بیت المقدس و چو نوبت برسد
 ذکر شده حاجت بگزارند اول ذکر **اگر کور و کور و کور** باشد از هر ایفای قریب باشد از قبایل غریب کاشمش و اسد و آتی
 و گرامی ترین طایفه قریب باشد مذکور ایشان در مشهور و آرتواغ بعد از **دردن** اسحاق و محاسن احوال مقدم اهل زبان و گوی
 ترک زبان و اهل ایمان در بر خوار و علماء مشفق و مسرورند و در مراتب مدعی امر و گوی همانا در بر خوار است هر دو تنه قوت استیلا
 را تم کوبید که میان با حمت ترا کوز لوم و مسا لها ایمان معاشیت نموده و صحبت ظهور و اعظم ایشان رسید و بر سر
 و غنائی ایشان مطلع گردید ایشان سر طایفه اول عاشق و محبت حسیان در بر خوار علی میرزا در آن طایفه بودیم حاجت است
 از کور ایطایفه هر که در حد و داد و صلح و مدد ابرار و در طایفه کسم در خصوص بعضی ایشان در جمع طایفه میرزا در آن طایفه
 مشهوری مسکن در است شهر شاه من پیش ما شق این بود حب الوهن گفت مشغولی به شق کی قوی تو نوبت بود من
 شرا پس که این شد سر زانیا خوشتر از این گفت آنستمدی که در وی دلبر است هر کجا باشد که ایستاد
 بست صوا کرد بدسم انجیاد را تم کوبید که اگر تفصیل طریق احوال طایفه بیان شود مسرورند و مانند کعبه و کتانی علیه و کما
 لیه با اختصار گوشه شمار احوال جان و جانان با حمت با حمت اهل معرفت بیان میکند **ذکر سلطان العارین**
الغروب علی شاه طاب شاه نام نامی را اسم گرامی آنست در خرد جعفر است این ایام بر جود وجود آن مشهور است
 علیه زیمه نوبت گرفت و من انفاست قسی اسانس آنست در کلمات هر چه مورد نیاز وقت پذیرفته بودا که جمیع سالکان و سلس
 اولاد با آن نور مدد همیشه احوال کننده در است مجرب عالمان مسرورند عرفان آن سر حلقه اهل دانش متفق شوند هرگز
 قرض در آن سر در مناسب مرتبه مثال با غرافیت نیرا که بر کسی بحسب مرتبه خود آن حضرت چیزی نماند حاسن بودید
 در حال هر که بر چه اندیشه و کوبید مناسب مرتبه خود خواهد بود نظم هر کس بر چه کوبید از کم و بیش نشانی مسرورند از ترس خویش
 آری کل کائنات میراث میماند چیده نماند در ایشان و بنده ساداتین خواست که آنچه همه زانرا نامی آنچه پنهانی از حمت
 من حکیم یکم به بیاریست و هفتاد بار در زیارت حق در هفتاد به بندگان کی روان آید و هفتاد بار
 که چه توان خورد و خوان صاحب کی توان کردن ترک خوردن کوبید عاجزده حاصل از بیان عاجزانه بخشش با یاد
رَدَقْنَا اللهُ مِنْ اَحْوَالِمْ بِمَنْجِيَّةٍ اَكْبَرِمْ پوشیده و غایب که کترین آنحضرت را نیز رسید گفت الله ولی و شیخ صدیقین و قوی
 قدس سرور نماید چنانکه در عالم سیر آنحضرت اوقات شاهخت الله ولی دیده آنحضرت از ذیل حیدر کونولو بلا اذیاتی
 از کجلیو میباید و ابانجی بزرگ آن حیدر و سر خلیفه خود بوده اند و گاهی نیز حکومت قمر و رافرموده اند و بعضی ایشان عمری در
 کاهس سرداری کرمان و غیره میبودند و جدا آنحضرت بجای عبدالله بن بن ددی محمد جعفر خان در زمان کرمانند
 استقامت داشت و همواره تخم بر و جسد بر زمین قریب نزد و کابان یککاشت و با وجود حکومت بدون و فکر و چنان
 متقی و پر همیز کار و سعی و نیکو کار و عادل و خوش رفتار بود در کتبیان بنیست عفتیست و نزد فقر و مساکین تر و ذکر کرده ایشان
 لطف احسان سینود و لوازه رحمت و شفقت نسبت بر عجزه و ضعیفای میبود و هر که مادر خود لطف خود و احسان بر کتبیان
 میکرد چون اوای عزیزت بر او فرستاد فرزندان از جسد و روزه ریا و کاکاشت بنوع حاجی دنیا
 خان در زمان دولت آقا محمد خان بغایت معتبر بودند آن ستر باره را در امور سلطنت آن خان از شان شایسته نمود

کتاب
تاریخ

تاریخ
تاریخ
تاریخ

زیر که نصرانده خان بودی چند سال در اینست فارسی و کردی که با آن کرده بود که تمام آن جوانان و جوانان در آن
در ضمن آن جوانان که در آنجا بود و دیگر ما می فصل آنکه که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
شوق میسر بود و دیگر که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
عزیزان بنامتند و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
اقتضای سیر و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
خود را محلی و متعلق نمیکند است اگر سوادت زیارت است و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
بیاوردانی در گذشت در دقایق مقدس و فون شد و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
کالات اشتغال میبود و این چند سالگی در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
تشریف آورد و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
و فقه از دقایق آن علوم مجرب شد است بعد از آن که کاشان غریب بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
آنچه در علم اصول فقه و غیره میسر بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
و غیر گرامی را بنامتند و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
دوست و دستگاره و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
خدا و غریب بنحرت با ریاضی تحصیل میسر بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
گروه زیادتی را برقرار و ساکنین بل میسر بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
در این اعتبار کردید و دنیا و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
تحصیل و خایر از خود و از آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
از پیش گذشت و بجهت بسیاری از علماء و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
غریب جیلانی و میرزا ابوالکاسم مدرس اصفهانی و مولانا علی زری و میرزا محمد علی کاشانی و میرزا ابوالکاسم قمی و میرزا
محمدی مشهدی و میرزا محمد شای خراسانی و آقا محمد باقر بیهقی و میرزا علی اصفهانی ساکن کربلای معلی و پسر آقا سید
محمد و میرزا مهدی شریستانی و سید محمدی طباطبائی و شیخ جعفر نوری و شیخ احمد اسادی و امثال ایشان و چون علوم فقه
موجبه ایصال بطریق بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
نیز در کتب معتبره حاصل بحال طبع یافته و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
با این تعیین استثنائی حکیم سنائی فرمایند نظم علم که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
نویسنده که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
دیدم که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
انالله علیه ما کم نیکو کند این علم آن علم است که خدای تعالی در قلب آدم و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
از آن چه در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
از این که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

تاریخ افغان

درد در وجود آمد این خبر در کتاب و فتا تصفا و حسیب السیر و غیره مسطور و در میان ترکمان افغانان مشهور است خود از نزدیکان
ابن النجاشی بن کبیر که خان بنایب ماقوی خان بن النجاشی بن کبیر بن یاقین بن یاقین است گویند ترکمان کبیر نامش که اول ترک
چو است معاصر بود و در بحر معاصره در مسلم روزی در دوشنبه خان بدست پانصد و چهل و پنج چینی در زمان خلافت القاسمی آمد
جانبی و سلطنت سلطان محمود سلجوقی در سنو کستان مترکه گشتا در ششم میوگا جاده مستطابا نصد و شصت و نود و چندی از آن
کافی بیایم جاده ان در که گشتا در مستطابا نصد و نود و چندی در زمان خلافت انامرنامه و سلطنت سلطان محمود سلجوقی
چنگیز خان برادر گشت خان بن جلوس نمود و در بیات حال و احوال او را تو چین نام نمود و چون سه سال از پادشاهی ترکمان
باشارت در ویشی مخاطب چنگیز خان گشت نظم از آن وی که معنی چنگیز خان بود خان خانان تبری بنان چنگیز خان معر
فداتی و مصد جلال پادشاهی بود بعد از جلوس با در گشت سلطنت و دست او در زیر و زخمه بخته نزدیک و تصاف گشت اما بعد
و سالیان در نه جایش بندی در رفت پذیرفت در آن زمان بر تمانت مورانشینان بلاد خاندن و چین و پامین و ترکستان
بمقین و بلغار و تاتار و روس و دست قیام و امان مسزری بافتا گاه در سنه شصت و شانزده چینی در زمان خلافت انامر
نامه بقصد قلع و قمع سلطان محمود شاه بجانب ترکستان شافت در سنه شصت و نهم در تان در تان در تان در تان
ناحق و سوخت کند و قتل عام فسر و در بعد از غزاتی تمام بلاد توران ترکستان در سنه شصت و نهم در تان در تان در تان
تغیر ایران بر افراخت در جمیع بلاد ایران آنچه لازم تا حق و انداختن و سزتن و بسنج گشتن بود و خایر ساخت مرد خان
مرفت قنان در کتب خود آورده اند که اگر در کشور ایران مدت هزار سال کسی نمیسزد مانند آبادی اولی تو را بگریه صاحب موی
العباد فرموده که در فتنه چنگیز خان در شمسری که در وطن من بود مقصد بزرگش قتل رسید و در مقدمه نظر نامه مذکور است که در
مشاور غیر از شوان اطفال هزاره از مقصد چهل و بیست و یکس گشته در در وقت تصفا و غیره مسطور است که در هر ات نر از نر از نر
بزرگ و کسری قتل آمد و قتل احوال سایر بلاد حول ارد ظهر چنگیز خان از حوادث حلی و از طلب کبری بوده از آن اسپهبد آدم تا این
دم مانند وی بلای خور نمود و هیچ مذبح وقت عقیدت بوده و جمیع مذاب و اهل در نظر شش کیان برابر بسنجوه اما در ایامی نر
اهلی اسلام را برابر مردمان هیچ داده چنانکه دیت خانی در برابر در آن کوشی و سلطان بر چهل یا شش نفره معتر کرده در ویشان گشت
شیمان بر وقت اوست استی و از هر هم نشت و شفت نسبت با شیان بچگونه فرد که شتی و انشتن ان بر قوم را در آفر شش نشت
احسان پردوی نسبت آن کرده در همه رحمت شفت ظاهر کردی در کتب تاریخ مسطور است که چنگیز خان صاحب بیات غریب
و مقالات بهید بود یکی از ستاره گان زو پر شش مسنود و با گروه در و حنیان در نه پس بودی و حواره بر خشیات و خرق عادات ان
کشوری در علم شاه کمال مهارت در امور صعب غلیت قدرت دینی و از ظهورت و سوزنرت جهان جانان را نابود و مسدود
انگاشتی و او را حاتی باند غش و بخردی وی وادی در آن حالت آنچه از حوادث جهان از ظهورت و سوزنرت و غریب گشتن
حکمت زبان کشادی آنچه را کاتب در نظر دردی و چون از آن حالت باز آمدی بر دقت حد زو شش ملک کردی اینک سلطان واقع
شدی لاجرم او را مغولان سمر و نشتندی و انکاشش شرت نماندی فرزندش انان جان بر دندی طرفین خلاص گشته شیان
سپردندی و چنگیز خان او را کتبت کی ایسا و دیگری در سون نام دارد و بزبان تبری است کتاب ایسا در نظام حکمت ایسون ایسا
و حیت است که ایسا ایسا است چنان بود که فریدی بران تصور توان نمود چنانکه اگر کسی در شت نامه از یاد داشته شود و فریدی چنانکه
ایامی بر دشتن او بودی و کذب بهمان دردی و دارودی و ظهورت شتی و اسی جز در طرفین صداقت شجاعت و سعادت قصبی در شت

گلشن بیت و حکیم

۴۳۸ و بر مرئی که در سنگام خارست بست یکی از لشکریان باقادی اگر آن حورن شوهر اشتی دست تصرف بر او کشادی و بکنز خان
 ۴۴۰ و در بین فاساد و احاد و همزمان و خسران را انحصار نمود و بعد از تمیید مقدمه بر اینکلمات بان کشود و شاکه فرزند او مردان
 نیند و صیت یکم شمارا که از دین کیش خود گذرید و از طریق خود بر خوردید و در سب لغت بکیران با قوت قدرت نهید و اگر درین
 دین خود را بیخ و نامت باشد نزد هم کیشان به بدینان خود عزیز و محرمید و بر همه کس نقتد او مقدمید و چون از دین خود برگردید و ولت کرد
 اختیار کنید یکدیگر در اندین نقتد است مردمان باور از بزرگ است و انند و شمارا خود ذلیل و بی مقصد اگر دانند و در نزد قوم خود هم شمارا
 منزلت قدر فایده و یکس شمارا بشود و نقتد اندانند بخت آنکه هر کس که همراه شما بهین بگرداید آن دین را تعظیم و محترم نماید و صاحب
 انگیز بر بزرگ شایسته او را بندگی کند و آنکس که در دین من تابت قسم باشد از شما نیز از شود که بویست من عمل کند و بویست من را
 قبول نمود پس نزد و در وظایف خود را بوی مستبار شود در نظریه و در فرقه ذلیل و بیقدار باشد و فی الواقع تا بویست چکنر خان
 عمل کرده عزیز و گرامی بود و در شایسته بود اگر مملو به سلطت نمود و چون از گفته او تجاوز کرده و سخنان او را در نظر نیارود و در ملامت
 خار و بی اعتبار نشاند و در سلطت بزرگانه و وفات چکنر خان در زمان سلطت استغرابانه سینه ششصد و صیت چهارم جوی
 بود و در بیت پنجبال من حیث الاستقلال را اگر سمر و عالم سلطت نمود آنحضرت **بیت** **لعلنا لیاقین** **دا قنایه لانتقز**
و کفر قراقرم بر وزن خرامان گویند از بلاد و زمانت محراب به بلاد قدیمه و قصبات حلیمه و نواحی آباد و قراقرم
 بنام حال عالی و مثال بر سیه اکثر از اقلیم چهارم و قریب از پنجم است که در حدود کشوران اطالی اتفاق افتاده و از آنک بایل مغرب است
 و اکثر مشایب است و در آنجا قنایه و آباد است و قنایه شجاع و در سیه همان نیز در عمر ما خفی در سب و دیگر نصاری و دیگر قنایه اند و قریب
 سیه در سب خوش شریک را هم آنکس ایدیه و بویست بزرگان آنجا رسیده است آتش فرسگوار و بویست سازگار است **و کفر**
قراقرم از اقلیم ششم از بناهای او کنایه تا آن این چکنر خان بویست غایت سرد آتش فرسگوار است گویند اکنون خراب است
 را هم نموده و اهل آنجا نیز مشاهیر و نگریده **و کفر قراقرم** نام رود است در پشت فرسخی شیراز است غریب آن شود واقع و
 از طرف شمال جنوب میرود و در هر یک سیاح صرف برسد مشاهیر شده در میان خلج بسیار اشفاق افتاده است **و کفر قراقرم**
 نام چند موضع است یکی در دو فرسخی شیراز است جنوب آن واقع و چند پاره قریب در اوست آب حلقش بکوست و دیگر چندان
 قریب ندارد و قریب سیه قنایه شیخ احمد افلع در آن ناحیه مشهور و در او راه و ایستگاه مذکور است که زیارت مند اما بر قریب است
 بودن خیران بزرگوار در آنجا بود و دیگر قریب است قریب مانده در راه غریب و قنایه در محلی است که نام است در زمین هموار اتفاق افتاده و
 اهر فتن کشنده است با غایت فراوان آب و آن در دود و گرمی مشاهیر شده است مردمش اکثر هزاره دیشی در سب و جلی مشرب
 و دیگر بلده است از بلاد آنجا بجان محلی است غلظتشان و بر سر پیش فراوان و مردمش ترک زبان و در سب با مقیمه دارند **و کفر**
قراقرم گویند بلده مشهور است آن در حرف شین مذکور شد **و کفر قراقرم** بر وزن قسر فریده است از بلاد سخن گویند
 شیکت حسن اگر چه در اقلیم مذکور اما مردمش مشاهیر کرده اگر سستی در سب ترک شریک **و کفر قراقرم** بر وزن حسن شریک
 از شهرهای توران بلده است سرت توامان قدیم الزمان شهری بزرگ بوده و پنجم ثانی که از سیه اردان شاه اسمعیل بوده
 اهل آنجا را قتل نموده گویند اکنون قصبه است شهرمانند و محلی است اهل سینه و در باب کمال و اصحاب جد حال آنکه بارز و خواسته
 در بزرگ خیال انسان و کلمات بجزانی آراسته اند احوال آن در کتب تاریخ مطهر است **و کفر قراقرم** اقلیم
 شریک است بویست معروفی که در ثمرای اناضلی است قریب به هزار بار بار خانه در اوست نواحی بسیار خوب مضامین است

توران
 قراقرم
 قراقرم
 قراقرم

کوشش مبتدیان

مشاهده کنند برافتنه و سپس باطن شاه عشق بشکوردل ستوری شود و گاه باشد چهره در بین و شقیه بیانی آنکه هر چه از این
 شرکت باشد عاشق را عشق حاصل گردد و کوشش باطن چشم باطن باطن میدان در سس عشق در آن نه بتوان تغییر حاصل
 روی داد و بعضی درین بی شرکت و در باطن از پاره افکار و عقل و جان را بر سوزل نهاد نظم عشق آمد لا با سله انقو
 عشق آمد حاصل دور اندیش که عشق که بر جسم چنانچه چرخ کبر و دل و انانند هر چند دل بر ایند و آدم و بند و غایب پیش نهاد
 بند را کشت و از آدم بند کبرخت نظم گفت ای صاحب عشق کن خد خد بند کم ده زانکه من خست است بند و چون زمانی آن
 کدشت اثر هر در آناه ظاهر کشت و بتایر عشق بار بکنار آمد کنار آمد و این حالت روی مرگت کرد و این بیت آمدن گرفت نظم
 بر که او بر کشت یا بر خوش نیت عشق او بر کشت و بوی نیت و این بیت مولوی شیبی بر عکس بنجد نظم عشق مشوقان
 نهانست و غیر عشق عاشق با دو صده طبل و غیر که یا حدیث قدسی کشت کشتا تخفیفیا و اجبت ان لغز انان غیر
 مید و دسان اینبایکوه میفراید تا با محتاج بودیم او با مشتاق بود مخفان گفته اند که وجود و اراده مشوق بر وجود
 در ادوه عاشق مقدم است نظم اگر از جانب مشوقه باشد کوشش عاشق بیچاره بجای نرسد مولوی
 میفراید مشنوی جو مشوق است عاشق برده زنده مشوق است و عاشق برده چنانکه گفته اند غلت میجول
 و حاصل میجول و آفتاب بی خود و ذکر بی فکر صورت بگیرد و چنین نبوت بر ولایت و مشوق میعاشق امکان نپذیرد (نظم)
 هیچ عاشق خود نباشد وصل جوی که نه مشوقش بود جوی اوی نشسته چنانکه که کو آب کو آب هم ناله که کو آن آب فرا
 بدب آبست بخش در جان ما از آن او و او هم آن ما القلب قلبی ذوقه در اندک سخن از مذنب نیت
 در میان نیاید و از مراتب شریسته فرقت بر گزین شد این بل پرورد جان چشم پرورد ما کجا بروای انکوه محبت
 و در نگاه اند سیر آکا کلمات فقه گفتن آغاز و سخنان ستان کردن بی اختیار ساز کرد و در ولایت از حالت است
 اندک بر شکار کشت چه که عشق لا الهالی و مغرولیت است عقل دانسته و مصدر نبوت این اسلام آن ایمان بی انکند
 انکوحید علویان و الجبرم القذذ اموثان پس اهل عشق علویان و اهل عقل امویان باشند و مردم را عقل معاویت
 بلکه عقل مشوش است زیرا که عقل معاویه همان عشق را مرتب از مراتب عشق است ظهورش در انسان کامل واقع شده است
 و صورت عقل معاویت و منی عقل معاویت است آن را آب ارد و درنده آکا و عقی من نوز واحد و در مرتبه آکا
 العلم و عقی یا یبه و در مرتبه یا علی آکا و عقی من نوز در مرتبه یا علی آکا و عقی من نوز در مرتبه یا علی آکا
 و عقی ای و با داننا شقی و حشکت و اجده و جود در از عقل مشوش است آن از مراتب ارد و ظهور نام
 در بی امیر بوده لا جرم موسوم با موایان شد و آنکه گفته اند نظم عقل چون شخه است سلطان چون شخه پیاده و کبخی خریه
 مراد از عقل مشوش که شخه باز از کثرت غالب فوغای محبت است در میان بزرگی فرموده نظم عشق بیسج افیوه رزب
 عاشق خریه سیده در انود آب آتش نسر عشق آمد آتش آب سوز عشق آمد عشق و مقصود کافری باشد عاشق بند
 کام خود بری باشد عشق آتش نشان بی آبت عشق بسیار جوی و کم بابت عاشقی خود نه کار فسرانه است
 عقل در راه عشق دیوانه است عقل مردیت خواجگی آموز عشق در دیت پادشاهی سوز عشق بر زو عقل و در جانت
 لی مع انه وقت مردانت صلی الله علی محمد و آله و جنین ذکر قرآن بوی است قرب بهمان و اگر فرای
 در که بستان است هوای سازگار و آب خوشگوار دارد و اگر سرد سیرش فرادان و جوب عقاش از دانت خفتن یکی شی

سلطان حیدر بن سلطان حسنه صفوی مستبسی در عالم دانه دیدار حضرت امیر المومنین با سایر بزرگان علوی و مستدام در مجلسی حاضر و نظر شفقت
 از سایر مردمان خلاصی مشتبه نمای فرقی میان بود و فرقی سابق معین فرمای چون آنجا از عالم خواب بیدار گشت مصراع زهی
 بر لب خوابی که بیدار است در ضمیر اندام پریش کفشت که کسوتی اختر جاع کند که از آن تیر مخالف مرالف کرده اند با شاه
 غیبی تاج دوازده ترک از عقوبات معین تریب و ادبخت بر فرق پایون خود نهاد و آنگاه بر میدان خود گراست فرمود و مخلصان
 عنایت نمود چون ترکان سرخ را قتل سردا باش گویند که از میدان مخلصان آنجا با سایر ترکان ترکان قریبش
 خوانند و این رسم را سایر میدان نیز برایشان اطلاق کردند در تمام تاج زمان شاه سلطان حسین صفوی معمول بود و در عصر آشوب
 خلفت شعار آن رسم موقوف شد اکنون هم قریبش بر ایران مشهور و در فراه و اسپه بلبل زمان مذکور است در ملک ایران و
 بنده و سان بر سر شیبی مذبح از اهل ایران بوده باشد او را قریبش نامند و در کشور روم و شلم مطلق شیب قریبش گویند
 و در بلاد ایران رسم شخصی که از اهل سپاه و لشکر باشد او را قریبش آند و چون در بدو زمان ظهور طایفه قریبش که توجده تاج
 شده یکی ترک زبان و ارباب بیخاستان و کرکتران شده ایشان را صرفیان قریبش قریبش نامند حضرت تاج خطاب نمود
 باین طریق تفتیح با سپاه و لشکر باین داد ایران قریبش خوانند **وَالسَّلَامُ عَلٰی مَوْتِنَا قَبِيعِ الْهَدٰی ذِكْر**
قره که کبر کاف سکون او فتح لاد و سکون بر او حمله ایست این باب الا بواب بند و حاجی ترخان از توابع ملک
 روس و بواسطه مرد و اکثر مردش خنی مذبح دیگر نصاری و قبیل اما تیه از عمودا ترک زبان و لغت دیگر نیز باشد را تم
 ندیده و خلقت نیز مشاهد کرده اند اما اشخاصی که قسیر لرزاده اند بسیار مشاهده شده است لفظ قره لغت ترک است آن
 جمع قرانت قره خست و قره لر و قران باشد ذکر قرل باطه قره است بحت منادان قره قصبه باند و محلی و پسند است
 آن در راه جلده کرمانشاهان و در اسلام بغداد و اصفهان و قزوین و در جوانب آن بنیاد گشاده است قریب با قصبه باغ در آرد
 و چند فرسخه مسافتات است از توابع عراق عرب و مردمش اکثر خنی مذبح قبلی شیب اما تیه دیگر علی الفی عمودا ترک
 زبان و باغرها میبایند بر پیش نگ کرده اما سالم است آتش بسیار سازگار است کرز دیده و مشاهده کرده است از نوک
 سند و انداخته از سایر چیزش بی اقبال است که قسطنطنیه آنرا اسلامبول نیز نامند لفظ اسلام معلوم و بر این لغت
 ترک است یعنی کثرت بسیاری و امر است یعنی اسلام در آن مکان پیدا کن که فعل ارباشد و آن شهر را استنبول و استبل
 نیز خوانند چنانکه مولوی در سنوی فرمود چون بید از روی نوای قبلی پیش اکلند اطللس بستنی و بعضی طایفه
 نیز خوانند باقی قصبه بر شربت عظیم و دیدنیست از قدیم و کثرت و جمیت از دحام معروف بوست و فخر عمارت بود
 آمد در میان جبال و قبال واقع دست مغربش صحرا دریا و طرف شائش تل و صواست جزب نفس اسلامبول یکی است
 را سنگد رومی بریده بحسد اینس و بحر سودر مقصی که دیگر گردانیده است طول آن خلیج دوازده فرسخ و عرضش قریب هفتصد
 گز است و چون شهر در پی و بندی واقع شده که از نظر سینده بنیاد فرخنده و خوش آینه است از اقلیم ششم
 و بقول آخر فرخست طوش از جزایر خالدهات لفظ و عرض از خط استوی ماه بواسطه بخت قریب دریا بنده
 سایر بلاد قسطنطنیه چندین مدت برودت نداد اما مار طوبت خاکش نیز طوبت دارد و آتش سرد و سازگار بود
 بنامی آن اختلاف بسیار است جمعی از ترخان گفته اند از جمله آدم چهار هزار سی پنج سال گذشته بود که یکی از قیاصه بود

قره

قره باغ

قسططنیه

فصل در بیان نام و نسب و احوال و غیره
محل در گذشته بود که بزرگترین نام از قیامت به استقامت تمام آنجا که مورد ساختن و آبادی و غیره
او پیش از این بود که این استقامت علم و غیره در او ای این بر داشت و کتب تواریخ مدد منور است که در سوره آورده
بر خفا و ده سال گذشته که در کتب مردم و فرنگی با شاهی با فرنگی نه و نام خود نورد و او شمس را خانبهگانه
فصلیت دولت و غیره شکر حاصل است که ای استقامت در تمام فرنگی ملک است و در سایر نرد بوم بر داشتند با مصالح ناسک
مجلست بهجت صفا در بلاد و پاربری و جسر می در میان با شکل سلفه بلبل شوی طرح انداخته و در همین و غیره
و همین که استوار و کارات غله آنرا در آنجا ساخته سالهای بسید با هزار آن حصار بر خشک تر اندازد و معتدلی بود
مادم اللذات است تصرف او را از شهر صمان کل درانی که نام نورد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بسیار کرده و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
اول فرنگی بودند و اکنون هم پاپ کونیه قطنین نام خرد و برادر یک قیصری مروج خود بود و با شواهد شکر است
در ترقی و ترقی بود و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بر انداخته اولاد و اتحاد و اتحاد بود و با چهره ساخت چون قطنین با شاهی و نام و نام که توانا بود و بر احوال عالم
بسیار او صلاح بی آدم و دیگران به گیتی یاد داشته بود در همین که در شکر است چون در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
حضرت زمین آنجا را خانبهگانه بود و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
مدر سلطنت و حکومت گردانید و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
خود استوار کرد و کونیه را آخر دولت مسلمانان سلطنت در نسل قطنین با نرد بر نسل نام دولت آنجا در آنجا در آنجا
بگردانید و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بشیران شرافت و حصار استوار بر آن کشید و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
سلطنت قیامه و تزلزل رسید به صدق آن که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بجری سلطان محمد خان ابن سلطان مراد خان بانی ازال غمانی از تصرف قطنین است که در آنجا در آنجا در آنجا
داخل دارالاماره شدند این که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
اصراع بوم نوبت نیز بر گنبد افراسیاب و نامی فتح اسلامبول با جده طیب با فخره و آن نامی آنجا در آنجا در آنجا
لوک آل عثمان بسبب بار و طاعون و خسوف از لرزه مکرر آن شمس و می بخزانی نسا و دیگر باره بحکم ازلی و بار بیزلی
تغیر آن دست داده اکنون در تحقیق غیر در نفس اسلامبول همه پنجاه هزار باب خانه و سی هزار باب خانه و هزار و دو دست خانه
و هزار و پانصد مسجد جامع و هزار خانه و یک و زواری است در قلعه که میان دو نفس اسلامبول خلیج است که در نفس زیب
چهار صد که میرسد پنجاه هزار باب خانه و چهار صد و سیصد مسجد جامع و پنجاه و زواری و خانه است در آنجا در آنجا در آنجا
متصل قلعه قریب سی هزار باب خانه در اوست و گنبد بسیار و مساجد بسیار و قنایین قنایین در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
که طرف شمال اسلامبول مسافت نیم فرسخ دور است اینها منور و زیور بر سنی و قنایین در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
که تیره خلد است که طایفه قلعه اقصی شده قریب چهار هزار باب خانه در اوست و چهار صد و سیصد مسجد جامع و پنجاه و زواری

الفصل فی بیان کتب معتبره فی بیان غیر ذلک و غیر احوال ما خلق الله من کل سدن است در تحقیق عقل می رسد به

بیت هر که با عقل هوشنا باشد از بهر عیبها باشد عقل و اندامی همه پنج او کند از بهر تشریح
 عقل خرد است گوی و کثرت عید سبزه بر تریش عقل خود کار ای به کند بر جهان ناپسند و ننگ
 عقل هر که بکسب ارضی نیست عقل هر که در کمال قاضی نیست آنکس که ملک عقل رسیده او جهان را چنانکه هست
 خرد زده نور انجات در خرد از در دست است غیر سر و غیر سید ارد که اهل مجلس که صابان بر پیش
 و خداوندان معرفت پرستند و ابغثه داده بعضی دهماری و بعضی بیورد برخی سبلی و بعضی تاجی و بعضی کوردی سلطان و در
 جو ساند اکنون بسیار فرمای که برهن عقل که ام طایفه سخن اند و بر وفق خشم و کدام خرد کلام کوید بر ضمیر امیر روشن است که
 جمیع طایفه اعم و نسبت قبیله آدم خود را حاصل دانند و بعضی از ایشان حاصل ترین مردانند امیر وید از استماع کلام فقیر خود که در فقر و در
 مستند مشهور که از اصحاب مجلس کفر و برحق و حاقسل و باقی دیوانه و جلال از بعضی اصحاب هر که را عقل نیست یار است غیر
 معروف است که مراد همین است تا بخوی دیگر است یعنی اشخاصی که صاحب عقل معاد بوده بسیار کار بر حق نموده و گمانیکه
 خرد صافی داشته بنامی امر را بر حقیقت که داشته پروان ایشان که عقل نشو و نشین داشته اند ایشان لواهی اقتضای اشرفه
 و صاحب خرد حضرت انگر برونه انسان باب شهادت حیرانی گشوده و علوم خلق را با آرای مختلفه مخصوص ساخته و علوم
 انسانی را بر روی شهادت اخذ نموده اند هر چند در کماله اسس موشد و عقل را بسوی حق موعود کرده و لوازم
 عقل آورد و یک دانش و یک قانون نهاد و یک نسب یک نامت گشاد و فلان با آهنگ الکتاب فی الاصلی کلهم سو آید
 بختنا و بینکنا الا تشکیرا لا اله الا الله و لا نشکرک پر شینا و لا یخجلنا نبطنا بیضا از با این دونی الله خانی
 قلوا ان الله با انکسلون و چون بخت بد اما خرت سلت فرمود جان زمان عقل نشو و نشین از خسار خود میوه کشود و چنان
 حیرت انگیز در میان است ظهور نمود اساس اجتهاد و ادبی قیاس میزند و حق کان قیاس استخوان در میان آمد و چنان
 ادای هر چه رسیده که انت بخت جفا در فرقه کرده و بقولی صد و پیردای بقتصد فرود گشته در بیت حال او زرد و زرد
 و کبریه در آفریده جایستند و عمل کرده و دادن سر فرقه فرق مخفیه ظهور آمده و جمیع فسق بود با بخت نسبت لاده و از هلام
 رای ثبات مطلبه و دنیا آورده و در که در تحقیق و تجسید و کفر کرده و عقل معاد جودانده که باعث اختلافات عقل نشو و نشین
 کند و تا در فردش است چون امیر سرفه معبر کلام غیر را استماع همه سخن بسیار فرمود و خسار نیز زبان سخن گشود و نه آن سخن
 بوف با کبر حیف فرموده و السلام علی من اتبع الهدی ذکر شیخ الاسلام در می ناده افندی
 نام نامی در اسم سایش محمد و ظهور به روحی آدم و شیخ الاسلام ملک ز غیاث بود که در عرف اهل ایران تلامذی گویند خزان انبیل
 علایم و اهل علم از فاضل و منقح و در سن و اشالم متعلق با دست در قانون ل عثمان در مرتبه از خود کار دست صادر و صدرا
 در حال دولت معتبر انکا استایان اهل علم و عقربان قیاس شیخ الاسلام دولت و افرادت متناظر و ثروت بید داشتند
 در علوم ظاهری و فاضل صورت لوای تقوی مبارک است در لافقت ساکت عربی تشبیه بود در در مقام اخلاق در اسم شرف
 در آند بار کسری باقی زرد که در براری بسنود فقیر چند لاه همان آن ضعیف پناه توکت دستچاه بود و کمال لطف و محبت نهایت تبار
 شفت فقیر میبود در روزی فقیر آن معرفت صبر سران نمود که انسان در چه زمان تکلف میکرد و تحصیل معارف ایمان در چه
 و این نشان واجب میبود در جواب فرمود در ایجاب کرده اند بعضی از متکلمین گفته اند که انسان در وقتی تکلف میبود که سخن باشد

در کتب معتبره
 در بیان کتب معتبره
 در بیان کتب معتبره

در تحصیل علم و تطهیر نیر که شریف است در تکلیف پیش که قوی باشد شخص باید بجز تکلیف بماند و نیز چنان آن غیر این قند و نوزاد و جملگی
 بر تحصیل آن تکلیف خواهد بود و در اوقات مشیج مانع گردد و در احوال بفریخت ز سستی باشد پس در این حال ممکن است که چندین مسئله
 قبل از طریح مشیج تکلیف گردد و نیز ممکن است که چندین سال بعد از طریح مشیج تکلیف نگردد و این باستبار مرتب فهم و ادراک مراد
 در وقت تکلیف خواهد بود و نیز در باب خرد میر بین است که با بریتانی مردم را که در عقل و ادراک ضعیفند معارضه فهم ایشان تکلیف نوزاد
 و اگر قبل از قدرت تیز ادبی تکلیف شود هر آنکه تکلیف بحال خواهد بود و بعضی گفته اند که وقت تکلیف معارف همان وقت تکلیف بکار
 عبادات است که اول طریح بود و باشد تا بعد از طریح اول واجب است که تحصیل معارف نماید قبل از آنکه بحال عبادت کند
 و گفته اند که پس در مشیج مساکی اگر حاصل کرد در تکلیف تحصیل معارف شود و حال آنکه معارف بسیار دارد شده که فهم از مشیج برده
 شده تا مانع نگردد بنا بر این باید که قبل از طریح تکلیف تحصیل معارف نباشد و بعضی گفته اند چونست که انان تکلیف قبل بعد از مساکی
 تکلیف معارف باشند و ذکر با آنکه عقل ایشان تمام و اکل است تا بعد از مشیج مساکی تکلیف معارف نباشد همچنان فرموده
 که چون مراتب ایمان مختلف است هر کسی در حال بر تبه از مراتب ایمان تکلیف است چنانکه از توفیق در کلام مجید خود فرموده و لا یجکف
 تقصیرا لایمانا اثباتا در جمله ایشان است که تکلیف میکند خدا غنی را که آن توفیق است که از احوال فرموده است لا یجکف تقصیرا
 و لا و منها لایمانا کتبت و یجکفها اما اکتفب نیز سوره مغالت و عقل الله علی کل شیء عاقله و نیز ذکر بحسب الیدین
 اشدی از مشایخ سلسله ریاضیه از کلامی است که در سوره مذکور شد و سوره نوره که کسی او بر هر چه سینور سالیما در طریق است
 ثابت فهم بوده و در تها بشیخه از احوال عمل نموده و در غیر روزی از آنجا تکلیف تعالی فرمود که شرط ارادت است احوال است
 و آداب به چه که در است جواب فرمود که طریق ارادت حکم کلام مجید است قال الله تعالی انما یجکف تقصیرا عن حق الله
 اذین لکن فنه ذکر ایت که هر چه عقل را کند تو موکن و در حدیثی را گفتند دوم فرزن که خضر در عجب گفتی در است
 حدیثی در است خضر است و هم سوئی با همه نوزاد بهر شد آنان خوب فی بی بر سر بدانکه ارادت است گفتی یعنی در
 کردند که اصلاح عرفان بزرگ اراده نمودن و تسلیم بریدن است ارادت از حق عظیم و مساوی نزد گستاخم جلوسه سادها و اصل
 عاقلان است ارادت از صفات انسانی است بلکه بر ز صفت میدی حجت چنانکه شرح ابو الحسن خرمغانی فرماید که هر که اراد خواست
 خواست بریدی از صفات ذات حق است تا حق تعالی بی نصیب بر روح بنده عمل نماید عکس فرار ارادت بدل بنده پیدا بود و تمام
 سعادت بر زمین ال بنده برست الهی چون افتاد باید که روی توجیه بخدمت انجان غیبی بنهاده که در ایشان چون عکس آتش باشد در خرد
 افتد که اگر از آبگسب بری برگیرد و بجز بیای خشک و در گشتند دیگر باره روی به تقدیر آورد پس در آن نور بار صفت است که در آبگسب
 تصرف شیخ کمال صاحب تصرف تسلیم کند تا او شیخ و بال صفات برتبت او را بدان پیش از آنکه توفیق گیرد بعد از آن شگفت کند
 و نیز و اگر کسی خواهد که خود را در روشن جز علم و عقل فریشت به علم و عقل از این صفات عاجز بود و ز سر سر کرد با خلقت باشد که در
 چنانکه عوادی منصفات افتد و عرف نوال ایمان باشد و اگر کسی بر نفس اماره و شیطان به گناه غرور دهد که دلیل این است حضرت سولی
 دانند و بی گمانی است قرآن علم شریف بیان طریق بهی انسانی برین در این وقت مرشد و سینما حاجت نیست و شیخ را و ان فرودست
 ندارد چرا است که شگفتی در آن نیست که دلیل ظاهر سالار این است که طایر آفتاب شمال حضرت خرمی و عوی و اولاد ایشان
 و قرآن است قرآن اخبار بیان از حضرت ملک مناست که بکن شمال این چنانست که انهای صادق آمدند و با لطاف الهی فهم شدند
 که عوادی در نوزاد بجا بر نوزاد و عوادی که در انواع علم و امر نفس شایسته و خواص شایسته و او بسیار با تقدیر و معانی شهرت یافته اند

در این باب
 در این باب
 در این باب

کشتن و کیم

و خانه از او پر کردند و در کتب علمی مشروح صلاح و فساد هر یک را نوشته و بعد از آن بعضی شاگردان خلف از ایشان علم آموختند و
تجربه آموختند و بر قانون ادب و اخلاق یافتند و بر قانون استادان مشغول طبابت شدند و بعضی دیگر را که استادان تحصیل
آن داشتند تربیت کردند و در این کار کمالی رسانیدند و همچنین قریباً بعد قرن مابین وقت اگر کسی درین روزگار در فیض باشد
او را از روی حقیقت معاصر پیدا آید چنانکه کتب اطباء رجوع نماید در معاینه ساخته که در داروخانه آموخته است بنظر
خود تصرف کند و با اطباء رجوع و اتقائات کند و با عدم تجسبه و معرفت در طب خود را بنظر محترم بخورد معالجه نماید که در حقیقت
مرض و کیمت آن اطلاع یافته و نیز بر کیمت و کیفیت ادو با دقتی حاصل نموده و با نجات اطباء رجوع کند و تسلیم تصرف
ایشان شود و بسبب همین دشرت که ایشان دهند اگر تفریح است و اگر شیرین ترش کند و بهر ای خود تصرف کند که زبان
شیرین بیاید و در قیاسین در قرآن و اخبار علم طب علمی حاصل است از و خانه است که معاینه و دشرت و ادو بر او جمع است
و بی و او صیبا و اطباء عاقل دین بودند که سربارای رسانا هستند و معالجه بر یک فرمودند و مشایخ عظام از حضرت
گرام علم طلب حاصل کردند و خدمت ایشان تجربه آموختند و همچنین قریباً بعد قسرون از آن معین علم و تجربه آموختند و بر کیم
در افراع علوم دینی که شرفست کتب فرادان علمی و علمی ساختند و در این وقت بیار صاحب آفته معالجه خود را از کتب ایشان
بنظر عقل خود تواند نمود اگر چه در این علم کمال رسیده باشد زیرا که گفته اند تاق العنبل علی لیل او در حسیب عاقل صاحب
تجربه باید که هم معرفت از جو مخلد دارد و در رسم بر قانون طب علمی و علمی اطلاع تمام یافته امراض عقل شناسد تا بعضی اصحاب
خاص تواند نمود اگر چه یک مرض باشد اما فزاج فضل و مراتب و شایب و کمال شیخ برابر و یکسان نباشد و بلکه کثرت بسیار
دارد و با خاص معین نیز تفاوت کند و چون نفسی تحقق گشت پس باید که یکسلی بنزد شیطان و عشو نفس منور در کمال در عقل
علم خویش اعتماد کند و چون تخم ارادت در زمین بی آید و از غشینی شمارد و آسمان ضعیف را غریزه و محرم دارد و او را غذای مناسب
بجویند و در آن خدا را بحقیقت در پستان غایت شیخ باید زیرا که تخم ارادت بر شمال طفلی است و نوزاد و غیب خدای او نیز از پستان
غیب توان داد و پس بطلب شیخ بر خیزد و اگر در مشرق اگر در مغرب نشان باشد بخدمت او شگفت جوید که فرموده اند *فَاللَّهُ وَاللَّيْلُ وَالنَّجْمُ*
بِالْبَيْتِ و تسلیم تفرقات و شود و اگر در خدمت شیخ رسد نفس باجوبی نماید بهند کسب که این شخص گامت باشد و عجا این پر میرا
بر اقبال برساند یا نه ترکند ترود کرده شارسه ما انشا و شیخ دانسته التبع و اتقاه و اگر در فسترد و در حقیر و نه که اگر در تصرف بند
بیشی باشد او را جبر از آن باشد که در تصرف خیال خود باشد اما بیخاست که مشایخ فرموده اند که اگر در تصرف کوبه باشی بیازا که در
تصرف خود باشی و باید که بسبب پای بند دمان شود از خدمت شیخ جوهر تقوت از روی ارادت بکشد و بسبب خرد عقیده گردانند
دولت طفلی محروم نماید که محرومی آید دولت او نشود و در جهان دل شوه و متسا بناید و بحقیقت نامرید از خویش بر گرداند و از هر دو جان
تندر خرد و در این میدان نباشد رباعی سیراده زجان قن سیباید بر خور استند خویشین میباید در هر کامی پس از بند
زین گرم روی بندشکن میباید بر آنچه مرد صادق در این راه بر خیزد بر اندازد و بسبب چه در دور باز و حقیقی بر مقتضای
و بعضی *بِالْبَيْتِ* بلعین *بِالْبَيْتِ* بر چه چندان در دنیا و آخرت باه کرامت کند جناب شیخ نامه حس شوره میفرماید که چون مریدان
بهت است قوت نهادت سه حلقه عوالم قطع نماید و بخدمت شیخ شرف کرده و باید بهت صفت که در شرا بطلد آداب است
موصوف شود که تا در جهت شیخ کمال رسد سلوک راه ارادت است و اول توبه ضریح کند از همه امور که مخالف شرح
دهد باشد و اساس توبه را حکم کند که بنیاد جو اعمال افعال و احوال بر این اصل خواهد بود و اگرین اساس قدیمین

عقل باید نه خیات عقل را بسوزد و در جزو نما که برده است بنیام شود و در تمام است سوزگت گوی است غلبه ۴۲۹
 که خیات را بر سینه است برین است پس در هر مقامی از گت که اتمام تو بر کند قویم زده است باید که نزدینا اغوش
 تا به عقلی خواه جای خواه مال سیم خود است باید که خود شود و طبع بر تعلقات سیمی و سیمی نماید پس از جود تا خاطر را چنان
 مگر که بعد شنند چنانم حدیث است باید که بر اختیاب و مع و حدیث نباشد و در به عینا گت شود و در شرفیات خود
 امکان از هر حدیث است با بیرون زرد و آنچه شیخ فراید بر آن اتفاق نماید تخم قوی است باید که بر پرگار و ترسنا که باشد و گت
 در اسس احیاء کند لیکن ممانه کند که مبادا در دو ساقه گت که آن در موم است در طهارت را کلات و نظافت گوشت در این
 نیز غفلتند با بر سوزند ششم صبر است باید که در وقت غمخوارت با او در توانی شیخ صابر باشد و در تفریح جام امرادی در وقت
 ولایت شیخ خود علامت نه ندید و اگر از این صبری در باطن ظاهر شود از خود دور کند و تکلیف خیر و نیکو نماید پنجم مجاهدت
 باید که بجوای تو سنی نفس انجام چاره عقل سازد و استوار و در وقت اولانکه از بقدر ضرورت سر بسته او را مشغول باشد که اگر
 او را با مشغول کنی او نور با او بر سس مشغول کند پنجم شجاعت است باید که زرد و سید باشد تا با نفس و مکاره او مشغول
 تراند نو در از حدیث شیطانی او اندیشد تا بقدر نیست در این راه شیخین و انیسو ازین بریاد باشد باید که از مکاره و حسد آنها جدا
 نباشد پنجم سخاوت است باید که با ذل و سخی باشد که عقل سیدی و خیال بر بزرگ نه و در همه جبهه که از مرد جان باید گذشت
 و هر چه دارد در اول باید باخت و خوشتر از آنکه باید ساخت پنجم زهد در دنیا باشد چنانکه حق بر کس نماند
 خویش بجز قدرت عقل او در حق بر کس نکند از در انبیا کس علی نه و در عین انبیا نه و در انبیا نه و در انبیا نه و در انبیا نه
 باید که بنامی کار و معالجه خویش بر بر صدق که در او با خدای تعالی در بندگان او بر سستی باشد کند و از گدای خیات او باشد
 نظر از خلق تخی برود و در آن سیم علم است باید که بقدر ضرورت علم حاصل کند که زنده و فرایند که بر روی واجب است از
 نماز و روزه و خیر بر آید و از دیگر اذکار بقدر حاجت بیرون تو زاید و طبع زبانه و آنگاه که از راه باز ماند کردنی که بحال
 مقصود رسید باشد نیز سیم نیاز است باید که در سبب نیاید از دست بر آید و در آن وقت خود به مقام تقف بحالم
 نیاز سازد و بسیار مقام خاص عاشق است از مقام خاص مشوق است چهارم بیستم هیاهیت باید که در براه حیا و
 پروردگار کلامی خوراک پیش آید و در غلبه شهادت باید که تا انبیا در راه از آن در وسیع حاجت او پیش کند و از جان ترسد
 پنجم علامت است باید که ذاتی صفت باشد و قلند میرت آنکه از عارف میگویند و پندار که علامت است عاشق
 کلام این راه شهادت اخلاص است اولی حاجت ازین بر او در وجه برود است علامت بی بدانی باشد که نام و سنگ در مع
 و ذم و زود و تسبوی خلق در نظر او برابر شد در حق و دشمنی خلق فریب داند و شود این استعدا که یکسان شود ششم بیستم
 عقل است باید که حرکات و تفرقات او در طبع عقل باشد تا حرکتی بر عباد استعدای ذاتی او در نفسان در دست خود
 نیاید که بجز روح روزگار در روایت او در بیستم اولی است باید که خودتیا تدبیر خدای باشد و در معرفت و انبیا و خودتیا
 دارد در حضور شیخ بوکار در کون و نظیم نشیند تا سخن نرسد که در آنچه گوید سوزن تا زنی در سستی بیه بیخ برود من بستفا کند
 و بطری حسن حدیث خود را در اشارت شیخ را مستقر و ترصد باشد بر خود زنده اندازد چنانچه با تقصیری از او ظاهر شود حدیث خود را
 کند پنجم بیستم حسن خلق است باید که پیوسته کشاده طبع را خوشی باشد و با ایمان تنه عملی کند و از کتب و آثار خود
 دعوی و طلب با او در ریاست او باشد و با ترافع و شرفی و شرفی باشد تا امان رنگ در خدمت باشد و ازین بر او در بیست و

خروج اصف

فقام از بهای فانی آتشی که در شکران خود فروخت و با یک تیر از شیر خودت جهان میباید بخت شد و از اول سال
 قطعه بزرگش آمد چون برون آید اسباب زندگی میباید اثبات سلطنت فراموش کرد و شور و شهنش نشد و خود را بگری
 شهر فراموش کرد و چون بر سر سلطنت نهاد و بود بخت سرور بر روی شکران او با عالی و ادبانی بکشاد و چندین
 سال در خایت عیاد و جلال او شایسته کرد تا آنکه بر سر ای جادوئی آتشی سال نمود در شهر بر سر آتشی گشت و در خان جانی ششین
 کرد و وصیت عدل داد و این کجوان رسید و آن تیرا نند بر سر او نهاد و او تیرت با جادو وسیع بود و
 عیاد و بیخای نمود و بسیار افع از خوار خرایس قیام اطول و قسودان آید بر این خرابی مردم بگشود و دولت از دولت گشت
 و لشکر بی تر و ملک وسیع جرم رسانید عدا که ما نهاد در خایت عیاد و جلال سلطنت کرده بود با عالم دیگر فراموش سلطان مرا
 خان این اورخان بعد از او آمد که در تخت سلطنت آمد استعجال استقراریت و بر تو جهانگیری و جهانگیری و بگشود و بر آن
 جادو شوی و شایسته و عربی بیافند آتشی بار به بار مردم ای بزم جادو نخت فرموده بسیاری آنرا گشود و در نهادند و گشت
 ساخت و در آن شهر عمارت پذیرد و کشور چون خوزق و مسدیر طرح انداخت با عیاد ای این دولت ملک گشت و کرم
 و توفیر دولت که کشید تا آنکه جام کل من بگشاید تا آنکه گشت ساقی و جل نوشید با رسید نظم آنکه بایند و با بخت نند و
 بر که آید بجهان مثل فاعل بود همچنین سلطنت آل عثمان آید بر سر متعاقب بود که بگشاید بطن مشتعل کردید تا آنکه گشت
 یقصری سلطان سلطان بایزید خان بانی رسیدی دیدار معروف نام و در من خرقی عرب بسیاری جادو عرب فرمود
 و توره غنیمت ملک موروثی ساخت و در منزل جادو این باشا و اسمیل منوی مت نام کرده گشت طرف تریا شیبانها و اهل
 و حضرت بر افراخت بعد از آنکه سال در خایت عیاد و جلال سلطنت نموده بود که در کشور مردم مستبد بود سلطان بیخای
 این سلطان سلیم خان آتشی در عتقه العین دولت آل عثمان و بی زاری و خرابی و در گشت و عرب کشور و خانوند چند در جهان
 و ملک گذاری نوشته و ام آن در قانون عثمانیه که آتشی تا حال معمول آن خاندان طبع اظهار آن بود و دانست خبر که بر کنار
 حسب الامور شایسته که در آن با قدر مردم بگشاید طایفه افع شد و عثمان خوب طایفه در میان آمد بسبب طایفه
 صد و هشتصد نفر از اوصاف که در نند بود و با نبود بر خشمیر عدالت تخیر و اندکار عرض نموده بود و بعضی از آن در جلال الدوله
 از وزیران که در حضور بود تصدیق نموده در آن آتشی شیخ الاسلام افندی رسید و از وی تیر پرید شیخ الاسلام معروف و آتشی
 که در صحنای امت و فقرای نیک سیرتت چون فقیر همان شیخ الاسلام افندی بود و لهذا سلطان بوی فرمود که نوعی نمایند
 که طایفه خیر شود شیخ الاسلام بدولت مقام خود آمده برای فقیر صورت مجلس با بیان نمود فقیر عرض کرد
 که فرمان سلطان بطریق جبار است یا باره و اختیار در جواب فرمود که در یا خاندکار اگر ادا جبار است
 بکجه بعضای خاطر و اختیار است و سلطان شتاق طایفه شماست و اگر طایفه نانی نیست بجا است و در آن
 صلاح از تقریفه توصیف نمود که فقیر را از روی دیدار و مستای طایفه خاندکار در آن بود شیخ
 عرض نمود که تعلق و دایره نتوانم کرده و سایر رسوم سلطنت را نتوانم بجای آورد در جواب فرمود که خود را بحسب
 درویشان و مخلص بیانت آنچه از درویشان صادر شود پسندیده هیچ سلطانست و چون معتد بود ستاد دست
 نمود و محبتهای دولت در میان آمد و از هر توفیق بخت ندادند و تا طرفی فقیر را به فرمود و در آن محبت بود
 چه در شب ای که در ام طایفه با حال سیبایش فقیر عرض نمود که در بیخ خود دارد و در خیریه صبح منتهای میاید و در آن

عیاد و جلال سلطنت و در آن شهر عمارت پذیرد و کشور چون خوزق و مسدیر طرح انداخت با عیاد ای این دولت ملک گشت و کرم و توفیر دولت که کشید تا آنکه جام کل من بگشاید تا آنکه گشت ساقی و جل نوشید با رسید نظم آنکه بایند و با بخت نند و بر که آید بجهان مثل فاعل بود همچنین سلطنت آل عثمان آید بر سر متعاقب بود که بگشاید بطن مشتعل کردید تا آنکه گشت یقصری سلطان سلطان بایزید خان بانی رسیدی دیدار معروف نام و در من خرقی عرب بسیاری جادو عرب فرمود و توره غنیمت ملک موروثی ساخت و در منزل جادو این باشا و اسمیل منوی مت نام کرده گشت طرف تریا شیبانها و اهل و حضرت بر افراخت بعد از آنکه سال در خایت عیاد و جلال سلطنت نموده بود که در کشور مردم مستبد بود سلطان بیخای این سلطان سلیم خان آتشی در عتقه العین دولت آل عثمان و بی زاری و خرابی و در گشت و عرب کشور و خانوند چند در جهان و ملک گذاری نوشته و ام آن در قانون عثمانیه که آتشی تا حال معمول آن خاندان طبع اظهار آن بود و دانست خبر که بر کنار حسب الامور شایسته که در آن با قدر مردم بگشاید طایفه افع شد و عثمان خوب طایفه در میان آمد بسبب طایفه صد و هشتصد نفر از اوصاف که در نند بود و با نبود بر خشمیر عدالت تخیر و اندکار عرض نموده بود و بعضی از آن در جلال الدوله از وزیران که در حضور بود تصدیق نموده در آن آتشی شیخ الاسلام افندی رسید و از وی تیر پرید شیخ الاسلام معروف و آتشی که در صحنای امت و فقرای نیک سیرتت چون فقیر همان شیخ الاسلام افندی بود و لهذا سلطان بوی فرمود که نوعی نمایند که طایفه خیر شود شیخ الاسلام بدولت مقام خود آمده برای فقیر صورت مجلس با بیان نمود فقیر عرض کرد که فرمان سلطان بطریق جبار است یا باره و اختیار در جواب فرمود که در یا خاندکار اگر ادا جبار است بکجه بعضای خاطر و اختیار است و سلطان شتاق طایفه شماست و اگر طایفه نانی نیست بجا است و در آن صلاح از تقریفه توصیف نمود که فقیر را از روی دیدار و مستای طایفه خاندکار در آن بود شیخ عرض نمود که تعلق و دایره نتوانم کرده و سایر رسوم سلطنت را نتوانم بجای آورد در جواب فرمود که خود را بحسب درویشان و مخلص بیانت آنچه از درویشان صادر شود پسندیده هیچ سلطانست و چون معتد بود ستاد دست نمود و محبتهای دولت در میان آمد و از هر توفیق بخت ندادند و تا طرفی فقیر را به فرمود و در آن محبت بود چه در شب ای که در ام طایفه با حال سیبایش فقیر عرض نمود که در بیخ خود دارد و در خیریه صبح منتهای میاید و در آن

که اصلاحات گنجهت تفریح عرض کرده که آن بر خسته برفت خیر سلطان محلی بنیاد گیر باره سسوانی بود که تا کتب سنگت که نام به بعد بنیاد
 قریه مرود عرض داشت که سید نعمت الله ولی کردنی در مس تفرزه را در مردم بعد از استماع از سخن از کی نذر بر سپید گویند نموده اند
 قسطنطیه بنیاد آن در هم عرض نمود که سلسله نموده القبه تا زمان شاه سلطان حسین صفوی در قسطنطیه جاری بود و کتب و کتب
 بعد از آن تفریح دولت صفوی بن گوید و ادو بنیان قسطنطیه تصرف نمود تا حال در تصرف ایشانست شهر با تفریح انجمن است
 فرمود که اگر در این ملک کثرت نانی آنجا خواهد داشت و تخلیه میکنیم در بر سر ضایع حاضر تر است بنامیم تا آسوده خاطر باشی تفریح عرض
 نمود که حال دولت خواندگار بحال حمله و مزین باد که تفریح و احاطت مکتب مکتب است اکنون بحکمت مساحت است بعد از شیخ
 این کلام فرمود که در لید عانی مدون تفریح مرود عرض داشت که بر تفریح مهلت مصر خواندگار بر محسنی روشن است که یک ساعت عدل
 سلطان با شصت ساله حیات یکسان است نظم شاه را بر بود از طاعت همه ساله در شهر یک ساعت عمری که در روز
 پس در بحال اصل و عازر خواندگار است از تفریح مکتب بیت ساله با طلب جام جم از ما میگرد آنچه خورد است بجا نشین
 میگرد از استماع این کلام بنیاد ترم کثرت اگر ام نمود و حسن به خدمت فرمودند از چند یوم بنا بر حسب القای بعضی رگ
 دولت با سلطان خدیجه خاتون که خواهر سهر حیاتی خواندگار بود طاعت نمود و حال حال خاتون زبور خستای سیده و افعال
 پسندیده آرد سست و بجهت خصایل انسانی و خصایل نفسانی میراسته بود با وجود نور دولت مشرک کثرت دعوت و افزونی
 جاه و جاهل بسیاری حسن بحال صحبت درویشان با اغب است شمر و پانز از اول جان طالب بود و از پس برده با ارباب
 دیده و حال فضل و کمال صحبت داشتی در هوایه نظم برو احسان عطف استخوان بر زمین خوب مال عرفان کاشتی و در کرم محبت
 داروست بنیاد ایشان بجا آوردی ایشان را آسوده را بگویی نظم ای که در دست میرسد کاری کن پیش از آن که تویاید
 بهر نام بگو که مساز ز آدمی بنام زاده سرای از رخ و حقیقت الله علی محمد زاده اصفهانی ذکر مستطین
 در ایام کثرت سخن با وجود آنکه اوقات با بگذرد و قریه محرابه را در آن طرف شرق است با بول افغانی افغان
 و اثر شبهاش قیام آماده است دیده سر و خندان به تیر است بجهت فرار قلم ندیده اما افسر بسیار مشاهده کرده است
 نام طایفه است از طوایف ترک قومی بسیار استی چنانکه در کتب فارسی مکتب از در طریق بیلاشی و قشلاقی بسیار مذکورند
 اصل ایشان از ترکستان بوده در زمان که جنگ بره و آل تمبر چهار سس نقل نموده اند ارباب دولت مکتب اصحاب ثروت محبت
 بیانش را قلم قشای بسیار دیده بجهت جمع آوری ایشان به سید امیر ایقان تفریح ایقان بر باجانی جان بن اسمعیل خانست نزدی
 تقدیر و فغان است امیر افاق افغان و کبریات صحبت با اشراف کشور فارس و کرمان دی داده از من جدا افغانی هوای ملک
 سلیمان و جلالت و در مان تمامت خواندن معروف فرود کلاشت با ایشان و تمام احسن بحودت با بی سیرت به صرف و
 استقامت ای صدق و حقان و صفت خیر و طهارت بل مرود در آنجا است در آنجا است در آنجا است در آنجا است در آنجا است
 و خدا و هر دو جایر سست با وجود مشاغل حکومت امور ریاست با ارباب خسته برین اسطوره جان مشهور چای صوفی و هر طرف
 ابدان که مردم خداوند کریم و لطف انبوه واجب التعظیم خجاست که بخواهد با شما به مراد هم آغوش شود و با تو بر این نام و در شهر باد
 برت الهیاد ذکر حضور شیرین نام در مرفیع است یکی در فارس آن نزدیک کوه دنا واقع شده که بنده آبادی ندارد و دیگر
 قریاست این گران نشانان بغداد واقع در کتب تاریخ سطر است که خسرو پرور بجهت زور و شورش خود شیرین نام شهری
 عالی در غرب عمارتی خوب رنگ احداث کرده و قصد حکم و جونی از سنگ تراشید بر آورد و سینه و آماره و ابالی است این طایفه

دولت

مکتب

مکتب

کشتن بیت مکیم

عبد الملک بن بردان وی نمود آن چنان بود که عبد الرحمن بن اشعث بن قیس از قبل عجاج در سیستان اسیر بود چون خراج کرد در شکر او بخشد و کس از علمای تابعین عسقلانی بود چون عبد الرحمن از خراج نهم شد آنجا حجت بنا حیه قم افتادند و در آنجا چند بینه بودند نام ایشان عبد الله و ابراهیم و عبد الرحمن و اخی و نسیم میران سعد بن مالک بن عامر اشعری و در آن موضع چند فریه بود که یکی از آنها کندان نام داشت برادران مذکور و در آنجا قبر خلیفه نزول کرده بودی امام ایشان از عراق عرب بر ایشان جمع شدند آنجا موضع را قدر کثرت طاعت بهم متصل ساخته بنام کشته آن که یکی از مواضع بود و تسمیه نمودند بعد از آن مقتضای مثل مشهور که کعبه کاتبه چینه حاشیتک بعضی از حروف آن نام را احتفاظ نموده از روی تعریب تم گفتند و در کتاب نجوم البلدان مذکور است که مقدم برادران مذکور حسب سابقین سعد بوده و ادبیری داشت که در میان شیبه کوفه نشو و نمایا قمر بوده نامی مذکور است آنحال که در قمر تعالی نموده اهل آنجا بر این است که بمب ایل بیت سلامت و حوت نموده ایشان را شیبه الماسیه گردانیدند و در آنجا سنی رسیدند و باقی حالی آن شهر در زمین جواری واقع و چون بسیار بدوش است اما طرف مغربش کوه نزدیک است و تعمیم شدی نزدیک بوده و در زمان قتل آن خان خراب شده و اکنون قریب چهار هزار باب خانه در آنست و نواحی بسیار خوب مضامین است که گمان با آنجا قریب پنجاه دانه و ده خاتش اندکان و میره پیش فرما و داشت از آنجا که خرنه و انجیر و انارش ممتاز و زمان بار بارش نباتات بسیار متعارف و درین ایلوهای صاحب عین در آنجا بسیار است از آن قبضه که در سبیده حضوره فاطمه بنت امام موسی کاظم در آنجا است این روزگار است و کتب کتاب مجاس التوسین گفته که در فضیلت تم انوار از رسول الله علیه السلام بسیار است نیز از حضرت امام جعفر الصادق است که قال الا ایت الله حرمنا و هو المکذک الا ایت لیسئلوا الله حرمنا و هو المکذک الا ایت لا یمیرا و یمین حرمنا و هو المکذک الا ایت حرمی و حرم دلکیم بن بقیتم الا ایت تم کوه و التخبیر الا ایت الحیرة و التخبیر انوار و کتبها حرمنا الی تم بقیض فیها امرأة من ذلک و انتمها فاطمة بکرمه و منی و کتب کل بیتنا حرمنا شیعی الجندی بایتم هم از حضرت روایت که از آنکه البلدان الفتن و ابلا یا ضلکم بقیتم و حوالیها و کواجیفها قاتر السبایا و کواجیفها را تم گوید که کثر شمر تم را شاه نموده و چند گاه در آنجا برده و با مردمش معاشرت کرده و عمرها فرومایه در آنجا ادراک کم باید و شمر بر نفس طامع و درون بیت و خیل میباشند چنانکه شاه طلماب بن شاه اسمعیل صفوی در باره تم و کاشان فرموده است سکت کاشی بر آنجا کبر نسیم با وجودیکه سکت از کاشی است و صاحب فضل و کمال در باب جاه و جلال آنجا بسیار فرموده اند ابو الحسن علی بن حسین و محمد بن علی بن سزور و پدر پسر از کابر علمای امامیه بوده اند و محمد بن علی بن ابی طالب از قول قمار و ابو الحارث جین از حکما و نوید الدین محمد بن محمد وزیر المستنصر و نوید الدین محمد بن علی وزیر المستنصر و ابو الفضل محمد وزیر کنالدوله و شاه طلماب مشهور بدکنی یکی از آنجا بوده اند و چون در بار رسید آسمان طبعید عموما دشمن قرار بگیرد و بیاید که دل بیاید و یاد معارف انسانی کامل نماید ذکر صفیری بقیتم قاف و سکون فون که قاف ثانی در واقع الباری بوی است حجت نزد از مضامین فارس است شمال شیبه از اتمام افتاده و اگر قزاقی آن در جبال اتمام واقع شده و در اسی جمع قزاقی آن ناحیه سازگار و آتش نوشکوار و آب بعضی قزاقی آنجا از قانات و سکن طایفه بیاست کبر شاه شده کسی که دل با به نظر نیاید و اگر قریه کبر قاف بر وزن سینه بدیت از بناد و سعید از بناد سعید از واقع محصله کبر قزاقی که در آنجا واقع و چون آب بر آبش اسب برایش حار و آتش نوشکوار و قریب چهار هزار خانه در او است و قزاقی همواره از مضامین است و بناد و در قزاقی و در دوش طلماب نموده عموما قوم عرب شامی مذکور که قزاقی بقیتم قاف و سکون فون بقیتم حال سکون

بسیار
بسیار
بسیار

کتابت و حکم

در این مسواری اتفاق افتاده و در غایت برینا کشته شده است طرف مغربش که مسافت کفر سرخ در دو اطراف کشته جایت مسواریست
 سلطان قلیچ از سلطان سلجوقی در آنجا قلمه حکم از سنگ تراشیده ساخته در آنقله جت نشین خود امرانی عظیم و عمارت خوب
 طرح انداخته از قلیلی و بعد از آنکه آنجا را ساخت اختلال ایماقت سلطان علاء الدین کتیب او بر تخته بر آن مسافت بدو
 از سنگ تراشیده بر آن کشیده دو در آنرا ده مسواری کام مقرر کرده اند و خندق عمیق کند و عمارت بکرا حدت کرده
 و سخام آن کو درم به تمام بجای آورد مساجد رفیع و در مس فیه و خانق و کتیب و عمارت شرح افزا در آنجا بسیار است که
 از آنها یادگار مسلاطین گردون افتد است سمت غربی آن عالی مجرب مسافت نیم فسرخ باز داده از شهر دور باغات بزرگ
 و باغین با صحر است و قطن باغات قریب چهار فرسخ باشد و در سوم استان باغات بزرگ ایمن جانبی فردوس مقام
 است و در عظیم در و ام جاری بر جمع باغات آن مدار است در هر باغات آن عمارت کتیب و عمارت کتیب است در تمام
 مدت شاه در تمام بعضی المرام و خوشبختی بسرزند و شاه دیگر شده اند که اکثر فرزند که سردر پیش تمام وجودت خلافتش
 باقیار است خفقش عمر با صاحب بن و کاد و خداوندان صدق و صفا علی ترک زبان زبانی فرما در میان همان نوازند با قریا
 و مسازد در پیشش قش و حکیم روشند که به شهر از خانه در طرفه مولود شیدا از طوک ساخته قریب اوست شصت سال و کتیب
 جاه در حال آنجا نادر الفکت نموده اند در در حیات علماء و تربیت حکما و خدمت عرفا تحت حفاظت مسی فنج میفرمودند چنانکه در آن
 مدار الدین کتیب داشت عجب در آنجا در برده اند از آنجا شیخ بهار الدین و پسر او حلال الدین و شیخ حاتم الدین علی و مولانا شمس
 الدین تبریزی و مولانا محی الدین عراقی و شیخ صدر الدین و شیخ صلاح الدین در کرب شیخ شهاب الدین شمس مدی و شیخ
 نجم الدین صاحب کتاب بر صناد الیباد و شیخ خویه الدین جدی و شیخ سراج الدین قهری شایخ قزوات و شیخ عمر الدین
 عراقی و شیخ بسوی صاحب تفسیر از علماء عامه اما علم قریب بنفاد نوازان عالم عرفا که اکثر ایشان صاحب تصانیف کرده
 در یک صحر و در همانجا بار اکثر که جمع بودند و سلطان علاء الدین از او در آنجا دولت او کمال انعام از او است نسبت با
 بزرگان اطراف میفرمودند و در قیام از دقایق ارادت خدمت حاصل و منتل نیکه داشته از ای مخالفت بوجود آن بزرگان بر سپهر
 می افزایستند و جرم میفرمودند از او را محسنه و دار الاشراف و دار القومین میگفتند ای کجاش داشت که به یکنوع ترف کتیب
 نمیداد اگر آن بزرگان از قزاقان نیر در آنجا است ای با عمارت این روم شهر قریب از کتیب ایشان بیسه قزاقان در کتیب
 کتیب اگر ضعیفند بکمال دایم تمام کتیب شود مناسب خواهد بود در پستان منزه و شطری از عمارت ایشان علی
 سبیل ارجال و شیده نماند که در جمیع طرایف اعم و فرق بی آدم حکما بودند و خوانند بود از پسر اعظم و دو بار ظهور نموده اند و کتیب
 نوردان بنایند در میان بیسوف و در عرب حکیم و ابر عزم بزرگ و در همه بر من دیده گویند ایشان و فرق اندکی اهل اشراق و دیگر
 و اهل اشراق از باب مجاهده در ریاضت مکان شده اند و اهل مشائی اصحاب نظر و سنده لال اند که بنده نامان از قزاقان حکما در میان
 و سایر طایفه آن اشراقی بودند بعد از آن از هر طریق نظر و استدلال پیش گرفت برایین تخلیه را بجد پذیرفت از هر دو بیرون
 آورده اند که گنجه و هر دو فرق از برایین سخن میسرین نرزدند آنچه خلاف عمل است قبول کنند هر دو فرق قابل شده اند که در
 الوجود را بکنه نرزان صفات حقین ساخته اند که در آنکه بکنه اعطای اش نرزان انداخته نیر گویند که وجود و خدمت
 با همه صفات عین ذات اوست و جمیع موجودات افاضان اوست یعنی صانع عالم علت اول است عالم محال اوست مانند
 قرص آفتاب و فراد و پیر و پیر باشند و اول خیر که از علت اول پدید آمد و ظاهر شد فصل بود که اول ما خلق اوله و فصل

در کتیب قلیچ و عمارت کتیب
 عمارت بزرگان

گلشن بیست و یکم

شیخ ابوالحسن بن علی

عمل کند و هر چه اشارت نمود بجا آورد و اولی آن گری که شیخ در ساد کند اسم جلال است آنرا باید که هر سه با دوازده یکبار بخورد و بخواند
 آن برید فرموده شیخ عمل کند و کار بندد تا آنکه بر هر حضرت دوست ظاهر شود و آنچه در باطن دارد ظهور کند و اتم گوید مسئله مولویه در حدود
 و شام و مصر و عرب جزایر بحر روم و روم ایلی و قسم جاری و سمرقند نزد خور و کلان و اشراف اعیان و انا و نادان
 و حاجب سلطان مغرب است لباس خاص مخصوص با کلان مسکن مولویه است تاج نمیدی بی در زر رسم کند و در مساجد و
 جامع نینس بر آن از نو طوک روم بدان سلسله اعتقاد تمام و ارادت لاکلام دارند خاک در جرم و خجایت حکم و سیاست بر اشراف
 نکتید و در آن بر شیخ ایشان کنند و اولاد مولانا حال در آن بار مستور و مخترمند و یکی از ایشان لایزال در مسند ادرشاد و تقی
 کرم است و کلام علی بن ابی طالب **ذکر شیخ بهاء الدین بن شیخ حسین** مخفی نماید که نسب مولانا بهاء
 الدین بابو بکر خلیفه اول میرسد بر این موجب بهاء الدین محمد بن شیخ حسین بن محمد بن حسین بن علی بن عبد الرحمن بن
 ابوبکر آن بود که ارباب علم جدار علی حایق بود و شیخ حسین که پدر بهاء الدین محمد جلال الدین بود نبیاتی متقی و پیر سر کار و کار
 دیوی در نظر شمس بی اعتبار بود نقل است که در عالم واقع حضرت سول خوارزمشاه را فرمود که ما دختر تو را شیخ حسین عقد نمودم و تو
 قبول کن من الاتفاق وزیر خوارزمشاه جان خواب امشاه فرمود شیخ حسین نیز خواب مشاهده کرد که حضرت فرمود که مسیبه
 بترتیب کردیم و خوارزمشاه فرموده آنحضرت صبیحه خود را بکس شیخ حسین داد و حضرت شیخ بهاء الدین را بدو عطا کرد
 و چون بهاء الدین بخت شد و تیز رسید تحصیل علوم مشغول شده و در آن زمان در کتب علوم بر همه با بر کرده و چون در علوم ظاهری
 حلی فیهلا جرم نهد شیخ علم الدین کبری شناسافت و در همین ترقه آنجا در بحالی یافت در کتب اخبار آمده که شیخ ابوالحسن
 شیخ بهاء الدین عمید شیخ احمد غزالی بوده و کتب معارف سخانی از حدیث ایشان نموده شیخ حسین تحصیل فضایل و کائنات
 دید و فرمود شیخ بهاء الدین بعد از کتب علوم ریتمه و فسون و ارباب غیبی و غیره شیخ حسین گرفته نگاه نهد شیخ
 شیخ نعم الدین خوارزمی رفته و در آنجا غیبی یافته و از حسن بیانت با حلی مرتبه شناسافت و جناب شیخ نعم الدین را در آن وقت
 باین فرمود شیخ بهاء الدین فرموده شیخ تبریح آمده و تمام آنگاه بار سخن بوده و در سن فتوی میرا شتال میورد و در حاشی
 عباد محمد مجلس غیبی و سواد عیاشه و با اولی طوائف بی آدم سپرد و آنحضرت سلطان محمد خوارزمشاه از همه موافق و مستعدان
 بود و در آن گرام مجلس بر عیاش با خوارزمی آذی مشکاک که استاد سلطان بوده حاضر شده و شیخ بهاء الدین در آن مجلس
 در باب حکای بی ناز دست میفرموده و میگفته که جمعی کتب معاد بر او پس پیش انداخته و او قبول ننموده و گفت پیش نهاد
 سخن امید سخات داشته باشند خوارزمی را از این سخات عرق حسد در جدمی جنبید و کرد و بطلب میگردد که اعتقاد سلطان ما
 شیخ بهاء کرده اند و جمعی شیخ را بر ایشان کند تا در زنی که سلطان بر بیارت شیخ بهاء الدین آمده اند و حام حطیم دید و شیخ بهاء
 بنظر سلطان بزرگ سید و خوارزمی گفت که چه گزنی مشاهده میورد خوارزمی فرصت یافته عرض نمود که اگر دفع این گزنت شود
 بار کلان دولت خلیل رسد این سخن بر فراج سلطان نیابت اثر کرد و دشمن بود کند بر این چگونه باید دست آورد گفت جواب است
 که کلید خزان در غلج و بقیع را بخدمتش ارمان نماید و بگوید امر و در حقیقت گزنت آنحضرت راست و بواسطه استیجاب مردمان
 و موکنت معتقدان و بسنی در امور ملک چه است با بخر کلید در دست با او بر است با کلید را بر سپهر قبری قرار نماید یا از در ملک
 بیرون آید چون بر این سیاق عمل کرده و داران روزگار فرود بر آوردند شیخ بهاء الدین سخت بر خجید گویند بخش او و نقل محمد
 باغ خرابی و فقر غن ملک دولت او کرده بیت نادل مرد خندان بعد از هیچ فوجی را خند او سر کرد

حرفات

شیخ بهاء الدین و دیگر کرامت‌های اخلاقی خود که فرموده فریفت خیر است بر گزاردت در میان ایشان این خاصیت تبار و گمانه سفر
 باشد روزی که از مریدان سجد فرود آمدند و از آن سجد سلطان از فریفت متراکد شده و پیمان گشت و جرم بخت
 شیخ آمد و در خاست ایامی بر رسید و موکذبا دهنش بود که تا خواند شاه در فرمان حکم باشد و بخراسان نیاید و چون در شاه
 بخدمت شیخ فریادین حصار قدس بره مشرف گشت از آن بزرگوار بخت گشت مجلس آراست و موعظه فرمود و آنجا به ارباب
 خدا آمد و قامت قراب تقاضا اکار و انانسم بنیاد بنظیم تمام شیخ را بشیر آورد و در روز پنجم خدمت در آنجا بود
 بچگونه تقصیر کرد که شیخ شب با الدین سروروی بخت خود عوزه آریای شیخ بهاء الدین کشیدم کسی از اکابر و احاطم بخت
 شیخ نرسیدت بکلاه در آید گشت فرود ایستد عای شیخ و حلا و عفت نیز فرمود در آن وقت تقسیم شد از حرم از حرم بگریه
 فرزانگی اول نسبت است از آن آثار جمعی از طرف سلطان علاء الدین کعبه ابن سلطان خیاش الدین کعبه و پادشاه و مردم از آن
 آمده بودند و آنحال را مشاهده نمودند و بارادست مخصوص شدند چون برده آمدند حکایات شیخ بهاء الدین از خدمت سلطان مخرام از
 سلطان را در غیبت اعتقاد تمام هم رسیده و سولانا عفت که مظهر فرود آمد از مناسک شیخ مینا که انوار و بارادست خیرات نام
 اظهار عظیم شمام عیان در بخت برف تمام گردانید آنرا بخاک از آنجا آمده و در خانه حضرت امیر الملوک خانون که
 علم سلطان بود زودل فرمود و خانون صرفت تفرود خدمت پذیرد و بجای آورد و استه جا کرد که در آنجا اقامت فریاد فریاد
 و از آنجا حرکت فرموده بولیتان مشرف و فصل نستان در میان منزل گرفت بعد از آن بصورت از الملوک قیام فریفت فرود
 سلطان علاء الدین معلوم فرود که قرب منزل حاصل گشته اند تا خدمت ان بخدمت شیخ ارسال داشت بر استعمال در خانه
 شیخ بخت گشت چون شیخ بصورتی قیام رسید سلطان جمعی را بستانبالی ارسال گردانید و خود نیز با جمعی اشراف ایمان اینها
 در آن استقبال کرد و عتاب عظیم و نهایت واضح سلطان بجای آورد و استر تمام نام که در کام زدن گشت و شمال در دست
 شیخ بهاء الدین باز مندی فرود ایستد عای غایب گشتی فرمود شیخ شهباز را بد عای خیر خواخت و اکثر با جمعی سوار گشت
 و تفرقه بر عتق فریاد و در گردید در منزل که لای شیخ بود فرود آمد و سلطان چندان عداست مراعات نمود که عسری در خانه
 آن در تفریر نیاید و خانه و زبان از تحریر فصل آن اظهار بفرمایند آفرین خدای بر چنین سخنان با وجود والد اما شیخ بهاء الدین را
 برت تمام در اتمام میسر تا آنکه در نه ششده سی گشت بجزی و ای حق را اجابت نموده در خانه بار در فن گشت از غیض آمانان بگریه
 در آنجا در عتاب استوار و عتاب طوایف و در کار است از شیخ بهاء الدین کتب عجمی فارسی و عربی در مسفر و زکار با و کار است
 را قلم بعضی آن را دیده و مطالعه کردید محمد الله علیه ذکر مولانا جمال الدین بن محمد بن شیخ بهاء الدین بن محمد
 جان شریک کس با دو خانه جبروت بهان های بنده اشیا بن عرش تبین زود روی انزل مولای کرد اجابت عقیدت بر
 زقید این چنین ز جمله های کلامش که فریفت گرفت جهات سه بر سید یا تیز بین سخن فریفته شمرانند حد من است
 که بچو عرش خدایست و بچو عرش منین در کتب نگار است و در آن شب پنجم در ششم ریح الاول سنه ششده و پنجا
 بجزی جوده در پنجانی هبسه به چهار و چهار افشاری فرمود و از آن که در موعظه شیخ فریادین حلا در بخت فرود
 جمال الدین در سن شش سالگی در خواب تیغ اسرار نامه فرود ایستد و داده بود به شش فریاد این فریاد از گزافی و از زود پادشاه
 گرم خود آتش بود چنان عالم زنده و چون مولانا در علوم رسمی بجا رسید بجهت است از آن فرود و در مسند فرود
 داشت لای شمران و در سن نون از موعظه شیخ از مکر بر فریفت سید جبروت عده از آن در روز و پنجاه

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران موجود است

بناظر شدند استفاده دستاورد نمودند و آنچه مقصود مولانا بود از هنرهای صوری ندید تا جرم خدمت شایسته را بر گردن خود نمیگذاشتند
عصر و عوفای زمان با عیال خود اخراج نمودند و خدمت شیخ شمس الدین تبریزی در سن ۷۰ رسید ازین جهت آن بزرگوار با علامه مرتبه حارخان
بانه مترف کرد و در سبب ملاقات مولانا شمس الدین چنین گفتند که چون شمس الدین در خدمت بابا کمال الدین حسینی بکمال
بابا کمالی و زوی شمس الدین فرمود که تو را باید بولایت قدم دوی در آنجا سوخته ایست جیایه از اشتغال کردانی شمس الدین فرمان پذیرفت
موجودم کردید در عین مساحت آن برز و درم شهر قونیه سید و در کار و انصرای شکر فرودشان منزل کردید روزی در بازار کباب
استری سوار بود که نام سیکه داشت تا که شمس الدین مولانا نظر انداخته بفرست مطلوب ایشان داشت در کاشن وان شد
از مولانا پرسید که غرض از مجامه چیست ریاضت دانشن علوم را چه معنی است مولانا گفت که جز روش سنت آداب شریعت مطهری
نیست شمس الدین فسرورد که این خود ظاهر است مولانا گفت که در ای این چیست شمس الدین فرمود علم آنست که نور با علوم رساند بشایه
حقیقت کشاند این بیت حکیم سنائی را بخواند بیت علم کز نور آستانه جل از آن علم پر بود بسیار مولانا ازین سخن متاثر
و متحیر گردید و موارد با اوی نوشتی تا رسید موالی و اصحاب مولانا شور و غوغا برآورد و بر شمس الدین طعن و تشنیع کردند که سر و پیر
و ملکم کرسنه طو نوده و معتقد ای مسلمانان اگر آه کرده است طرد ترا کنده خدا در دوزخ سواد و در دوزخین قناد و نه حوبه
خواند و دوزخی در محکم است نه حکیم غالباً این مرد جاودگ شخصی ساحر باشد چندان سخن گفته که شمس الدین با نظر در راه
تبریز روان گردید و مولانا از فراق شمس برز عشق زبا کشید و در فراق شمس الدین اشعار سوزناک میگفت به مشب عشق که دای معنیست
احتمالاً مرطاف عشق طاق کشته بسوی تبریز شایسته بعد از آنکه بسیار مطلوب دریافت در مستوی از زبان دام و در آن اشاره بود
بیت سارانا ابرکت از اشتران شهر تبریز است گوی و داستان فروردی است این پاییزا شش عشق است در تبریز
مولانا در خدمت شمس الدین بروم آمد چند گاه خالی از اخبار شوق صحبت شدند و یکبار به موالی مولانا بنیاد حسد نهادند و در
تعبیح بقیع بنبت شمس الدین کشودند امیت خدای بگم خیره از زمین برآند اند اگر حسود نباشد جهان کفکان است
این بار شمس الدین بفرغ شام غریب نورد وقت سال در نواحی شام اقامت فرمود و در این وقت مولانا از فراق شمس الدین
و غولهای عاشقانه بیاخته عشق شمس الدین بنیاد صبر و قرار مولانا بر انداخته مبع نیز او بنام زرد پیر خود بسیار آه
داد و گفت بنده می بسوی شام بجز شمس الدین را در فریب صاحبی خواهی دید که با فری زاده شطرنج میبازد و زنتار بخاطر خرد می
پس یکی از مردانست از این آه آکاش میبازد و این زرد باعث خنده اندم شمس الدین متاثر کن گفتش آنحضرت را بسوی دم کردن این
آیات بخوان بیت برید ای بجزایان کشید یا لرلا من آورید عالی صدمم گریز پارا اگر او بوحده گوید که دم و گریه بام
نویزید که او را بنسیرید او شمارا تمامی این غزل نسود بود چهار آهین بگم والد بشام نغمه آنچه از پند شنید بودید و آنچه مولانا
فرموده بود با انجام رسانید شمس الدین بصورت دم مستم کرده و در آن سفره چهار آهین در کتاب شمس الدین مسافت یکماه را سواد
آمد مرشد آنحضرت بیانه نمود که سوار شود چهار آهین اضی شد در جواب عرض خود که شاه سوار و بنده سوار چگونه شود (عظیم
آفرین خدای پروردی که تو پرورد و مادری که تو زاده چون شمس الدین بقونیه رسید مولانا بشرف بود صحت شرف کردید
آنحضرت در عین صحبت اظهار بجهت از سار الدین نسود کرده گفت من از او اضی شدم مرا سری بود و سری سم نبود ام دتیرا
ببیرت بنجیدم اگر چهار آهین ولد را بر ارسال عمر میبود و چه در طلب خدا صرف سینود آنچه در این سفر او حاصل گشته بود
او را حاصل نمید متقول است که بشی آنحضرت با مولانا در خلوت صحبت مد است اعلام طریقت بر سپید حقیقت میفرستد کالیا

به دل در شمس الدین اجماعت کرد مولانا گفت کیت آنحضرت فرمود که بگشتم طلب میکنند چون چو آن کت مینویسد چون دلا بدیدد
 چند خطه خون نغمه دیدند آن کت این او ان شمس الدین ختانی است بعضی گویند مولانا در عالم واقع شمس الدین فرمودند که
 پناه آمد نخستند چون مولانا از خواب بیدار شد بر چاه رسید چند آنحضرت را از چاه بیرون کشیدند در مقام مناسب آن فرود آمد
 گوید این قل که یا صبح باشد چو اکنون فرار قیص هر از شمس الدین در قرینه در خواب شبستار در آن روز ایستاد روز
 لغات مذکور است که باعث پاک شمس الدین در آن روز بود که هرگز آنرا بگشتم طلب میکنند چون چو آن کت مینویسد چون دلا بدیدد
 آنحضرت بعضی از آن گرفتار گشته بود مولانا از جهت شمس الدین هر چه جامل قیص فرود آورد شرح و تالیف کت قیص آن پنج باب
 حدیث و غیره بود کتاب مشهوری برده عادی است مباح و بر آنی است مباح و در سبب تلخیص قیصی گفته اند که شیخ صاحب مابین
 که مرید و محبوب مولانا بودند نسبت به امام الدین کمال محبت داشتند چیزی ندیده بود که از خدمت مولانا استدی که بر آن مشهور
 شیخ فرید الدین عطار کتبی نظم آورده وقت با مراد بنویسد که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 از سر آمد فرود آورد آورده بسته امام الدین او در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 شود لهذا این ابیات در همان زمان از خاطر من سپردم و ابتدای آن نظم بقول آن فرید الدین حکایت میکند در حدیثی که در
 و آنرا آن دنیا به حال نغمه صبح خام بر سخن گفته باید و استم یسار آن مولانا بعضی مشهوری است و در آنجا
 مولانا فرود آمدی و آن خوش حرام الدین او از غنچه تر اندی و مولانا استدی فرود آمدی و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 پنج دفتر نگاشته از خاتمه شمار حاجت بگیرد غنچه مولانا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 کلمات و خطاب همین الدین برده است که بسیار در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 دور است نادلی جان در حضور است مولانا فرود آمدی و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 هر دو آن که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 چند نام آن شخص گفت جهان آفرین که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 بر آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 پیش او باش که از نزدیک بودن مرزبان وفات مولانا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 شمس الدین مال چند ماه بود که از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 مولانا ترستوار بر رسید بر آن تقدیر برسد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 آنجا یکی حایره نام داشت دیگری حایره نام داشت و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 کت بنفید و نظائر شمس الدین در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 میسر بدیدد شود سبب نیز از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 با هر سخن و هر که با هر سخن و هر که با هر سخن و هر که با هر سخن و هر که با هر سخن و هر که با هر سخن و هر که با هر سخن
 به هر سخن و هر که با هر سخن و هر که با هر سخن و هر که با هر سخن و هر که با هر سخن و هر که با هر سخن و هر که با هر سخن
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

سرفات

اتفاق افتاده شد طرفش کشاده است فلان الدین که بسیار مطوقی باره ای از سنگ تر شد بر آن کتبه و حار است به حدایت استقام ۱۴۸۷
 انعام گردانید آتش که از زده و مویش فرخنده کاشش فرج انگیز در دشمنی که در فرود آمد مردم بر پیش فرودان جنوب کاشش از ان
 قرب یافتند برار باب خانه در دست فرواجی معجزه مضامین است با قاتل عم و در آنجا بسیار اگر مشیتش شیار است
 اگر خفی مذمب و دیگر عیوی و دیگر موسوی و دیگر قبلی علی العلی و غسل قبل اما متبذره و آن ترک زبان با غریبمان و خدیجه
 و از مناجح حسن با بره اند در آنجا معانی است مشهوره و غیره بن امیر المؤمنین زیارت کرده مردم ندید است در بزم البلدان آمد که
 بیست و سه حکیم است قصه مردم تمامی در آنجا مشهوره بود که بچراغی گرم فیدله باب فضل کمال آنجا ظهور کرده اند خود مشیح داده شارع
 ضرر و سراج الدین از آنجا بوده اند در آنجا چند روز ماندند و با مردم آنجا معاشرت نموده است و ذکر قیوان بر وزن
 شیرین از این مشرب من مشرب است عظمت فرین بهیم الزمان دار الملکیت بخار بود و بود بود و بودی بختی نوره و در مشغوم
 عرب و یکی مالکی مذمبند را تم نید ذکر غیر بر وزن کسب قصه است مضامین حدس سمت جنوب شیراز واقع شده و
 فرودان دارد چهار مرعده از شیراز دورتر کاشش موز است و اویش حار و اویش نامانند است اگر چه را تم ندیده اما اول فریادند
 گلشن است دویم در میان حرف کاف بر غیر جزیر سیاحتان با جزیره بر ظاهر جزایر سیاحتان با جزیره
 دسترنامه که غلام شاه ولایت بند میردایت میردواج قنبر الحاج بن العابدین بن اسکندر در حرف کاف یاد بسیار دیده و
 شمار شنید و آنچه دیده و استماع کرده اند که در میان ذکر کابل بر وزن ایل لای است مشهور در هند انوار مذکور و محمد
 از مشرق کشور هند از جنوب لایب شده از مغرب ارض ایل و از شمال بیار طخارستان و جبال سیاه پوشان توران جنوب
 بر طاق قدیمه و قضبات عظیمه و نواحی مشهوره و قراچی معجزه و جبال را سبب تلال عالی و انهار بسیار و چون بسیار کشتن
 از اقلیم گرم و بعضی از چهارم جبال و تلال آن بیشتر از چهارم می باشد عمده برای جادش مانند کوه آتش و شوره و میرای سر
 از ان ذکر میرش فرودان جنوب کاشش عماد و ما کاشش با قنبر است گفته اند در آنجا مشهوره و خفی مذمب و دیگر شنیدند
 و دیگر فرقه جمعی و اقل فسیل هندوان اقل علی القسیند از طویف غالب است افغان و دیگر فارسی بان و دیگر قوم هند و
 طایفه قزلباش و دیگر ترک و از بکت و قلای قند و در الملکیت بسیار نیز کابل نام دارد قدیم الزمان شهر کابل در چهار فرسخی و سمت شرق
 شهر جدید بوده گویند شهر جدید را سلطان محمد غزنوی احداث کرده و شهر جدید در میان دو کوه اتفاق افتاده است جنوب
 شامش کوه گرفته و طرف غرب مشرقش کشاده است بله که مردم مدینه عظیم است آتش بسیار و در آنجا هزاران بر پیش برودی
 ایل سترت نشان است کاشش غرب انگیز در قش نشان آهنگر است با کاشش نیکو و بسیار مشغول نیست در قرب سی هزار باب خانه و
 و قضبات معجزه و نواحی مشهوره مضامین است تمام که در آنجا دیده و با حرکت اهل سلوک صاحبان فضل و کمال معاشرت
 نموده مانند آنکه در هر چیست از کشور ایران نیز از تبریز و اصفهان چه شده مثل آنکه در فارس و کردان مانند در ان غوزت
 بنظر نیاید لیکن شهر اصفهان نیز بر گرسیده آمده که میر کابل از دار الملکیت در مرحد و راست هموم مرده و ایل میرین و غرب هند و
 و از طلب زیادتی یکبار از بلاد سیاحتان چهار آند بار مضامین بسیار ایشان خود شنیدنی شافعه در مشغول خفی مذمب و غیر
 شیدا احمیه و فیل هندوان چند پاره فریه در نواحی آن جمعی اند و فریب هندمانه عیسوید تحصیل بسیار حول در و در کتاب باغ
 است با مردمانی مذکور شده در این فقره ذکر کثیر ایشان اندام بسیار مذکور است و کثیر از کثیر و کثیر از کثیر و کثیر از کثیر
 اصل و نجاب از قریه کردن من قرانی اصفهان بود و فتنه از فتنه و ترک تجرید مشرب و جدید منی با نجاب ابروی

قوان

سیران و کاشش در تمام

سیران و کاشش در تمام

کلیت دوم

۴۶۰ مکرر در پیش قیام الامام شافعی بنیاد بوده و بزور زینت و سنان موافق شیب شده اند اکنون یکی در بسیار امید ولند و در طرف
 قراچی آن است الزامه انصب در زمین بسوا را اتفاق افتاده و بجانب اربعه اش گشاده است قریباً شش فرسودون و خلافتش
 در زمان است و تخلفان نیز دارد و در زمین آنجا کربس از ایت بنیاد و قریب شرباغی است نهایت شاه
 فرا گرفته شده و نظر آمده در پیش عمراً لطیفه بدوی سیرند اما اشخاص صاحب کمال در میان صاحب حال با آنجا
 ظهور نموده اند محمد شیخ ابوالحسن براسیم و شیخ ابوالحسن اسم از آنجا بوده اند احوال ایشان در کتب متداوله مشهور و در اینست
 از راه عرفانه کوراست اتم گوید که در شمس شوال المکرم در سنه هزار و دوست و سی و نه هجری در آنجا زلزله شدید و آید چنانچه شیخ
 عمارت بیوتات آنجا حالها مشاهده شد و مدت یکسال آن زلزله باقی بود و هیچکس مآذرت نبود که خند عمارت کند و یکی در
 خانه که ازنی و صفت ساخته بودند زنگانی میکردند در آنوقت آنقدر در شیراز بود و در آنجا زلزله دیده نموده بود که
 کاشان بوده است سرت نشان از تقسیم چهارم طوئش از خرابی حالات فوم و عفتش از خط استوی لوح اشهدین
 اصنافان و فم اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است آنرا مقدر بود و پیش کبری مایل گویند زبیده خانون و در بارون
 بطالع سفید چشمه احوال نمود و در زمان طوک صفتی بنیاد سمور بود احوال قریب چهار بار باب خانه در دست قراچی چند
 در قراچی از چند مضامین است بقالی اهل کسالت یکبار در آنجا یک است یکی یکب و کار اشتغال از دونه بطالت یکبار
 و تران لازم شمارند و غریب دست و علم و همواره در شمار و اهل فساد و عیادت بسیارند مردمش از قدیم قریب امامیه دارند
 غلیبی بود خراج کنندند همواره سعید خسار و از سماح حسن و جمال برخوردارند بیشتر فریاد سردی و کرمیرش نماز تیار از خورده
 و اخیر و انکور شریک نیز است ندرت آنجا کم است و جویب خلافتش اگر اوقات تسیر دارد در آن بوده از سس فرود
 و اوانی بنیاد خوب سازد کوبه در هیچ جای عالم مثل آن سازند س کاشان مشهور و در اینست از قراه مذکور است اول
 شعرانی و آنجا رواج تمام دارد و اقتدارشین بسیار با قدره و همه جای عالم میسبند تا آنکه در ملک و سس هم میفرزند
 و بار بیشتر از قراچی است نزد کترین آنها قنات چشمه زمین آنجا است کج فرخ از شمس در و بنیاد سمور و همیشگی
 طوک صفتی عمارت گشاده با قنات بخت از آنجا ساخته اند و در زمان بر عمارت مختصری طسوح انداخته جانب بجا
 کوه و مسافت کج فرخ دور و مغربش و فرخ بید و شمال و مشرقش گشاده و اگر ششیا شس میاید اما داده است آنجا شهر کاشان
 حدود س شریای ایران توان گفت با ب فضل کالی اصحاب جد و حال خداوندان جاه و جلال اناندار بسیار ظهور
 من علی با افضل صاحب سایل کشید و مولانا کمال الدین عبد الرزاق مؤلف ادبانات و غیره و مولانا محمد حسن مصنف تفسیر
 صافی و کتب مفیده و همین آید ابو فضل محمود وزیر سلطان سنجر و خرازمین ظاهر وزیر سلطان بد سلطان بن طغرل و مولانا
 محمد شاعر و ستید ابوالرضا فضل الدین علی از آنجا بوده اند و فرموده که در میان شهر بوده و با نزدیکان احسان ندید
 معاشرت نموده و مکرر بجهت کار بر او اعظم آنجا رسیده است همانان بنیک دور و مان شرک در آن شهر مشاهده شده است
 و امام زاده علی و بابا سجاج الدین و مولانا محمد حسن دانند بار در فایت شهرت و زیارتگاه صفا و کبار است و مولانا محمد حسن از آنجا
 اعظم حرفا بود و در علم شریعت و طریقت کتب و رسائل مفیده و ایفای کرده و صاحب ششوی دیوبند است و ششوی آن بند که در سنی آید اول
 و آن مثل است بر دو حصه جزء اول خطاب بقیه تعالی و در هر دویم خطاب بقیه تعالی در هر حصه آن مشتمل بر سه فصل است در
 سیم از هر دویم کیفیت سیر و سلوک خود را اظهار نموده و او این است مششوی پس عسر عزیز و طسوح

کاشان

مری که نیند بخمال بره که سفندی را همین خوانند و تصور خدای تعالی بخندی در لوح قلب کند و اگر فی المثل نیند است پیشتر حال کوی نیند
 و اگر پس از آن است که نیند خلیفه است العالمین است همچنین است سایر اطوار ایشان اگر در اینهای زمانه اگر طایع وقت
 کند و شاه بخت بر کرد و جالی آفتاب روی نماید قشعرایع میرسد بکجائی که خدا نماید خلق بر خدا گزیده و می بر کند
 و گناره جویند و اعراض غلبه و افعال حسنه او را سینه دانند و سبک کند مردان بر او زبان اعراض کشند و بر پیشانی که قدم
 نیند بوجبه طعن و ذمت مردم شود اگر کسی اظهار حرات بشاعت کند عمل بر نوبت و بر او ای کشند و اگر بود حوادث رز و در بر نیند
 صرف گویند و اگر در علم و صبر گویند و در غیرت و محبت است اگر بفرماند و گویند که ای نزد مردم گمان جان کامل نماید و اگر خصمت
 و بلاغت این گشاید با هم بر زده درائی و پر گوئی بر کند و اگر با من سکون خاصش بر زود او را بااد و قشش که باه خوانند و اگر حجت
 و عزت گویند و چون در بوانه اش اند و اگر بخند و روی و نباشت پیش ایاز قبیل نزال و سحر نماید و اگر در خوردن و پوشیدن
 قلف کند خود پرستش بر در پیش و اند و اگر باند و قلم ساز و مخلوک و محمدش خوانند و اگر در یک مکان ساکن و بر قرار
 باشد خام و سایر روزش گویند و اگر خربت بخورند سرگشته و بخت بر گشته باشد و اگر در مجروری و منفردی کند از آنکه گشت است
 و اگر که خدا کرده نفس نیند شوق حاصل بود که بی سیم و در است نرد اهل دنیا از همه خوار تر است شخصی که درم و در نیند
 پیش انبای زمان است بار ندارد مرد غلس فی المثل اگر آدم صغی است گویند و ملاوتیت است اگر نوح غنی است گویند شخصی
 در در کبیت اگر خلیل الرحمن است گویند و در کدکاست اگر در او است مرده صد است اگر سلیمان است شخصی با دیانت که
 یوسف صدیق است غلام عرب است اگر زوز جبر است پسر کرب است اگر موسی است شیوان در در است اگر عیسی است پسر بی و با
 و اگر خراست مردی است اگر ایاس است قلاح کشی است اگر یحیی آناه پخته پوش است اگر زکریا است که در م ندارد و خرد و نما
 و اگر صالح است چنان است اگر رسول صحرانی است گویند عربی است اگر ادریس گویند خاوند و اگر یعقوب گویند ان که
 عاخر از کجا آمد و اگر اسطو است گویند مردیدین است اگر ابو نصر است ترک صحرانشین است اگر ذوالقرنین است شاه عدو
 دانند اگر مرد صوبت گویند شخصی اویست اگر سخنان است گویند سبیل است اگر ابوزر است گویند دروغ زن است حاصل
 و در حال نرد اهل روزگار خوار و بیفک در و بر جا و لیل و نای عباد است قطع که برودی تسبیح دارد و خواهر نام دارد
 فرمانه است هر که دین دارد و در آن که همه بر علی است دیوانه است بعد از این تقریرات فرموده که نیند ترین دوستان
 آنست که در حالت شدت و کت بجانب دست فرود گذار و به ترین ملا و دیوانه است که در وی قهری و سینه ای آرام بخورد و ظلم
 ترین طوک آنست که حذر قهران عاجز از نیند زید و در ترین آن آنست که با شوهر خود سازگار نباشد و ضیاع ترین مال
 آنست که در آن غیر دنیا و نه غیر دین باشد و در شترین محبتها و انبیا آنست که صاحبان ادل بهم راست نیاید و جاهل ترین مرد
 آنست که خبر و شمع و نفع و ضرر خود را نیند نماید و شهر برترین خلق آنست که بر بنده گان خدای اوست آنرا رساند (جیت)
 ائلی نیا از کسین از حسین لعنة الله علیهم اجمعین و بعد از آن این دعا بخواند اللهم انما المؤمن حقا و اردنا ان نیا لعنة
 قاننا الباطل باطلا و اردنا ان نجینا بک غیر سید که دعای شمار این مقام چه نسبت داشت در جواب فرمود
 که بکلم خبر میوت انشاس علی منا عاش نیند و نیند که انما یحلیه اگر بر باطل میاش شود حاجت گنایه کرد و اگر لطف
 حق تمام حال شرفی بجای خورد و باطل همه تمام خویش شمشاخه کرد و در آینه طالب بطلوب سده و دل آرام کسید و
 وصلی الله علی محمد و آله و ذکر کرمانشاهان از بلاد قریه کردستان از اقلیم رابع و طرف جنوبش فی الجمله و اسیح است

کربانسان

حرف انکاب

کتابش از رود و ناگردد هر پیش مختلف نام سازگار و اندک عابد با خاستن بسیار و خوشش از اوان و او که سودا بر پیش از اوان گویند آتش را
 بر نام بن شاه مجز و اول کتاف سادات نمود و او شیران عادل به آن که صد کرد و صد کرد بنا فرود و خاقان چین را می بند
 قهر دم داد آن در که اخلاک کرد و جشنی عالی ساخت و خبر و پر و بر باغی دو فرسخ در دو فرسخ در ۱۶۰۰ کیل آن شمس طریح آفت
 و در آن میزهای سرد میسری و گرم میسری بود و بخیرهای بسیار در آن سرداده که تواله و تناسل میگردند و هم از زمان بدنه کنش
 شد و مطبوعه بود در ایام سوسی بخسرتی نموده در ایام دوستی از آن گشتی با بچه معرکه گشت از زمان و است که علی مسیبه گشت
 آنچه از کیش بلاد ایران در گذشت بعد از فوت اشاهزاده سوسی بخسرتی بنیاد اکنون که یاده هزار باب خانه است از اهل
 آباد و قرانی بخت بنیاد مصفا خات است و سوس اغلب شیعیان و عموها منتقل شدند که در فساد و افساد بر اثر عهدان
 سرد و زرقم آتش در شاهزاده خود و در روزگاری در آنجا بوده و مردم آنجا را دیده و بعبت خاص عام آنجا رسیده مانند هزاره
 خدا را کجا کشته شده است و بعد از این زمان بخسرتی در ده سده هزاره است و سی هفتاد و سی هفتاد و سی هفتاد و سی هفتاد
 خمس آبادی با آنجا در سیلاب خراب کرد و جمعی کیش بر از غمش از راه آب با شرف خا بر و اینها چند سال قبل ازین شکر و با او هم
 از دیشان بدیاریستی فرستاد چنین اسامی در ضمن طاعون بر اهل آنجا صادر می شد چندین نفر از کس از ایشان گشته که حساب
 خداوند بای حال اصل آتش در بنده ایستی واقع شده و بعضی عمارتس در زمین بهوار اتفاق افتاده و آب روان آنکه خانه های
 جاری است در آتش طایفه علی القلی تیر بسیار است شیخ ابن اسمعیل بن شیبان از شیخ عظام از آنجا بوده و در سده سجد و است
 دو جوی در زمان خلافت انصار بر آنجا عباسی ظهور نموده و اکنون کسی که قابل فتنه شده مشاهده که جناب آقا محمد علی
 از بار زرقم آنرا دیده بود و جناب سید مصوم علی شاد را وی شهید نمود و آنکه در آنجا ازین شیخ گفتند که کرج فتح نول و نالی و
 هم نام رود است بر جغرافیای طران در راه فردین واقع است یعنی گویند نام قریب است که آنرا در میان آنقریه خوانند آب آنرا
 بنیاد و شکر و کشته بنیاد سید و در آنجا راحت می شود و مسیح آن از جلال و در است و ذکر کریم
 صاحب هم که به بد عرضی است که حضرت امام حسین را راه آنجا شهید گرداند و طرف مغرب شمال کوزه واقع است و در روز و
 و اشتیاق آن که در راه آنجا باشد یعنی پاک کردن گندم مانند آن از سنگت بزرگ و خاشاک بنا بر یکسره کی آن زمین درنگ
 ریزه و مانند آن که بر نام خلف مخصوص تر است چون بود که بواسطه کثرت آن خلف مدان سرزمین بکر بلا موسوم شده باشد و
 که چون حضرت امام حسین بدان زمین چون ک سید اب انجباب ایستاد و بر خدا نام از آنجا بر او زدند دم از هم بر گرفتند
 فرمود که میسکس میدانه که این زمین چه نام دارد گفتند این زمین از زمین باریک گویند امام فرمود شاید که نام دیگر هم داشته باشد
 که باز میگویند آنحضرت فرمود آنکه بر هفتاد از زمین کرب و بلا و استغاثه القیام این زمین از آن است این عمل زمین
 است این مختار جلال ال جاست امام گوید که آتش در زمین سسوار واقع و در جانب اردکان و است همایش حار و پیش ماند
 و خلف شش فردان با غلاتش از آنست و قرب چهار هزار باب خانه در است و فرامی چند صد خانه است و سوست گوید چهار فرسخ دور
 با خات که بلاست میرو که میری او بنیاد کم به است و طوایف مختلفه و کرده مشرفه در آنجا سکونت از ده و نالی بند و سسند
 و کثیر و کابل و ایران و غیره بسیارند عموما شیعیان و قوم عرب و قبیل اهل سنت است و عقد را تمهید تا در انداز بعضی نام دارد
 و با فرد علماء و فضلا و سایر سارف آنجا صحبت نموده جمیع علمای آتش هم ولیده سایرین تصدیه هموسین میکنند علی و سسین
 عرفا و صدو اخباری و سسین لمن و وطن آن دو فرد یک سسیر فرق سده با آنجا جا بیست و یک نفر از این دو فرد

۱۶۰۰
 در آنجا کیش بلاد ایران در گذشت بعد از فوت اشاهزاده سوسی بخسرتی بنیاد اکنون که یاده هزار باب خانه است از اهل آباد و قرانی بخت بنیاد مصفا خات است و سوس اغلب شیعیان و عموها منتقل شدند که در فساد و افساد بر اثر عهدان سرد و زرقم آتش در شاهزاده خود و در روزگاری در آنجا بوده و مردم آنجا را دیده و بعبت خاص عام آنجا رسیده مانند هزاره خدا را کجا کشته شده است و بعد از این زمان بخسرتی در ده سده هزاره است و سی هفتاد و سی هفتاد و سی هفتاد و سی هفتاد خمس آبادی با آنجا در سیلاب خراب کرد و جمعی کیش بر از غمش از راه آب با شرف خا بر و اینها چند سال قبل ازین شکر و با او هم از دیشان بدیاریستی فرستاد چنین اسامی در ضمن طاعون بر اهل آنجا صادر می شد چندین نفر از کس از ایشان گشته که حساب خداوند بای حال اصل آتش در بنده ایستی واقع شده و بعضی عمارتس در زمین بهوار اتفاق افتاده و آب روان آنکه خانه های جاری است در آتش طایفه علی القلی تیر بسیار است شیخ ابن اسمعیل بن شیبان از شیخ عظام از آنجا بوده و در سده سجد و است دو جوی در زمان خلافت انصار بر آنجا عباسی ظهور نموده و اکنون کسی که قابل فتنه شده مشاهده که جناب آقا محمد علی از بار زرقم آنرا دیده بود و جناب سید مصوم علی شاد را وی شهید نمود و آنکه در آنجا ازین شیخ گفتند که کرج فتح نول و نالی و هم نام رود است بر جغرافیای طران در راه فردین واقع است یعنی گویند نام قریب است که آنرا در میان آنقریه خوانند آب آنرا بنیاد و شکر و کشته بنیاد سید و در آنجا راحت می شود و مسیح آن از جلال و در است و ذکر کریم صاحب هم که به بد عرضی است که حضرت امام حسین را راه آنجا شهید گرداند و طرف مغرب شمال کوزه واقع است و در روز و اشتیاق آن که در راه آنجا باشد یعنی پاک کردن گندم مانند آن از سنگت بزرگ و خاشاک بنا بر یکسره کی آن زمین درنگ ریزه و مانند آن که بر نام خلف مخصوص تر است چون بود که بواسطه کثرت آن خلف مدان سرزمین بکر بلا موسوم شده باشد و که چون حضرت امام حسین بدان زمین چون ک سید اب انجباب ایستاد و بر خدا نام از آنجا بر او زدند دم از هم بر گرفتند فرمود که میسکس میدانه که این زمین چه نام دارد گفتند این زمین از زمین باریک گویند امام فرمود شاید که نام دیگر هم داشته باشد که باز میگویند آنحضرت فرمود آنکه بر هفتاد از زمین کرب و بلا و استغاثه القیام این زمین از آن است این عمل زمین است این مختار جلال ال جاست امام گوید که آتش در زمین سسوار واقع و در جانب اردکان و است همایش حار و پیش ماند و خلف شش فردان با غلاتش از آنست و قرب چهار هزار باب خانه در است و فرامی چند صد خانه است و سوست گوید چهار فرسخ دور با خات که بلاست میرو که میری او بنیاد کم به است و طوایف مختلفه و کرده مشرفه در آنجا سکونت از ده و نالی بند و سسند و کثیر و کابل و ایران و غیره بسیارند عموما شیعیان و قوم عرب و قبیل اهل سنت است و عقد را تمهید تا در انداز بعضی نام دارد و با فرد علماء و فضلا و سایر سارف آنجا صحبت نموده جمیع علمای آتش هم ولیده سایرین تصدیه هموسین میکنند علی و سسین عرفا و صدو اخباری و سسین لمن و وطن آن دو فرد یک سسیر فرق سده با آنجا جا بیست و یک نفر از این دو فرد

گلشن نبی و دیم

این کتاب از آثار بزرگ و نفیسه است که در این کتاب
 در بیان احوال و سیرت حضرت سید عالم
 در بیان احوال و سیرت حضرت سید عالم

بر تیره وجود او را با وجود حسد هم کرده اند چنانکه میرزا فتحعلی خانی را بعد از قتلش و غیره و غیره چون او را مباح نمودند و قوی بر نفس او
 آنرا لامر با یک سپرد یکتنگه کرد و او را با تسبیح و جوی قتل آوردند و اسباب اشیای خانه او را خارت کردند و همچنین شیخ احمد حساد را
 با وجودیکه اخباری نبود و بعضی از عرفا را نیز زنت نمود و چون طرفه اش بر زبان اخبار قریب بود لهذا آنکس را شمشیر نمودند و او را
 از روزگار شمشیر بر آوردند در جامع و محافل خاصه عام بر آن نگرددند اراده نمودند که مانند مسخران اخباری تلاش بکنند
 شیخ احمد بطریق نظر از غم همتانده محرام کرد و در قریب مدینه متوجه روی تو جبر بصورت آخرت آورد و سینه پاک کرد
 او بود نیز کتیر شمشیر نمودند و خلاصه حکم بر لحن بدست آوردند و همچنین فرموده خدا و جماعت متوجه را بجای تمامت قرآن ذکر حضرت
 سبحان و تبدیل تسبیح در مساجد بالای سر بنجاب تباه شد لکن میکنند در بنیان اسکار بجای کتیر و استغفار لحن و طبع
 حاجت اخباری و شیخ احمد حساد و مریدان او می نمایند بعد از فرق طایفه صاحبان بنای بسیار بعد از آنکه لحن و دست فرزند
 از تکلیف رسیده که خلاصه عقاید سنی و شیعه است در جواب فرمود که خلاصه عقاید سنی است که بعد از آنکه فرید کار دست
 جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اربعین است که علی جمیع المؤمنین المؤمنات المسلمین و المسلمات حاصل کلام و خلاصه
 عقیده علمای ائمه است که جمیع فرقه اسلام پیروان حضرت خیر الانام و شیعیان است که لازم الاتزام فاسق و ناجز بلکه کافرند
 که هر بین و مجتهدین فضیلت قرین و معتقدان ایشان و معتقدان پیروان آنهم گوید که مولانا آنحضرت کافم نبرد جری که اولیاد که
 مجاور و امام جماعت معتقدی است بود و خلق را بر لحن فرقی طایفه ترغیب و تحریم میسر از آن است لکن نمودن او بر طرف
 ظاهر بل اربعه که فرقه حکمای اسلام را نیز داخل نموده کافم لعنتی شریک فیه بود کسی مولانا آنحضرت کافم لعنتی گفتی او را کسی نشانی
 و از روی راقم کتابی مشابه نمود و شده نماید که کتیر تسبیح علماء و اصول در اندیشه فرقه شده اکنون مناسب بنمایند که
 نظری از عقاید و قواعد باب اصول و عقاید ایشان بر سبب اجمال
 فنی نماید که غیر گوید که آنچه از علمای اصول شنیده و در کتب معتقدان دیده و از مردمان معتبر تحقیق کرده خلاصه کلام هر بین
 است که میگویند اخبارین عمل بنویسند کتاب الله و احادیث بل اخبار احاد میکنند و دلیل عقلی خبر نمیدانند و عمل بقرین و مطلقا
 حرام میدانند اینها بنبیای پیغمبری اعتبار و مردود اولوالعقاب است زیرا که تکلیف است با علم مسدود است بجهت آنکه
 کتاب الله هر چند ظنی است میباید اما فنی الدلالة است زیرا که آیات قرآنی حکم دارد و عقاید عام دارد و خاص عمل دارد و در بین
 عمل بنابر آن آورده احوال خارج از تفسیر آن برای مسلم و آنچه تفسیر از امام لازم است نه و عقاید علم و فکرها علی الله و
 ان لا یخون فی العلم انه اطلاقا باشد و احوال که زمان غیبت است و دستس با علم نیست پس با علم در باب آیات قرآنی مسدود است
 و اما حدیث ظنی الدلالة و آنچه است زیرا که با وجود عهد و عهد آن معصومین و سوره ای که از برای کتاب اخبارین زمان الدلالة احوال
 ال زمان اتفاق افتاده است که ذکر آنها باعث طول کلام است چگونگی علم و قطع بسند احادیث حاصل میگرد که بهر آنکه احوال هر بین
 بلکه احتمال دارد و ادوی نقل و لحنی کرده باشد یا چیزی از عبارات حدیث افتاده باشد و غیر این نیز احتمالات دارد و حال آنکه همه احادیث
 صحیح نیست بلکه بعضی صحیح و بعضی معتبر و بعضی نه و بعضی ضعیف باشد چنانکه بر تسبیح کتیر اخبار فنی نیست تا بر این تحقیق است با راجع
 از جمیع جهات تا به قطع میکند لکن معتقدان سنی نیز و بلکه باریت از اخبار فنی است که فنی حدیث افتاده قطع کند مشروط است به
 فنیات و است بر هر چه بعدی باشد که این آنکه کذب باشد بدست از بن ضعیف اخبار مطلق است که اگر مقروض گوید که علمای اصول عمل

تجربه در بحث میدانند جواب گویم که اول این مسئله خلافی است تا طبعه اصولی نیست ندانند و گویا محقق فیه ابدت نیست از زمان
تصیفا پنجاه طریقه اخبار این است بلکه خبر توحید است یا خبر کبریا و واسطه قرین فن حاصل شود و اصول اصحاب باشد اما حاصل نمیدانند
اصول حصول فن قوی خداوند است از باب اندوختن علم و تحلیف با لایطابق بر سرگاه و واسطه قرین اخبار جدا برای مجتهدین
حاصل شود تجربه واحد بر حسب آنکه گزیده از جمله کلام فی الجمله فی الجمله عملی این جایز است فطن اولی اجماع عقلی بافت مردم
عشتم بار در مسائل خلافیه در کلیات متضمن است مثل وجوب کوع و وجود از مسئله و امثال آنها تا اطلاع در خبریات ابراهیم
نیت بلکه مسئله که خلافی نباشد در غایت شرف پس باب علم مسدود عمل فطن جایز است تا در جمل فن بلکه عمل فطن مجتهد جدا
فطن بسیار و مجتهد چندین بار و استخراج وسیع برای مجتهد و مسئله این او جایز است بر حسب قیاسی که تفریق عقلی است این فن
که بعد از فطن جدا و جدا میگوید که *هذا ما ادعی الیه فطنی و کل ما ادعی الیه فطنی فهو حکم الله فی حقیقه و حقه و اولی کلامه*
حکم الله فی حقیقه و حقه و اولی کلامه اما صغری بدین است بسبب آنکه بعد از فطن بسیار فطن بدست می آید و تا ثبوت
کبری بسبب آنکه هرگاه با آنچه فطن بودی شده است حکم الله در حق او نباشد و تحلیف با لایطابق تا در می آید و تحلیف با لایطابق با حکم
صلی الاطلاق نیست عقلا پس آنچه فطن بدست می آید حکم الله در حق او خواهد بود در حق مجتهدین و پس بواسطه این قیاس
و اصح الایمان است که مجتهد فطن خود عمل می تواند نمود و عمل بطور احادیث کتاب از روش عقل دور و از طرف دیگر
جود است و تفصیل این مطلب در کتاب اصول ذکر است اما مسئله لایق که اصولیست میکند از قبیل اصل برائت مسدود اصل است
و اصل اباحت اشیا و تحت مفهوم شاملیم که اخبار این اخبار کرده اند جواب گویم که مجموع آنها در منابع رسیده و این
امای علامه اصطلاح کرده است بسبب اختصار کلام باین اقتصار نمودن مال اصل برائت مسدود اصل است حساب و حساب
و معنی است حساب بقا و التوفی کل ما کفایت غور در این محدث نقل کلامی ظاهر یعنی *قلتم انتم فطید و در مقام*
خود بسبب اقتصار بلفظ استصحاب اگر کرده اند و ما در اصل با کبریه حکم *لکم ما فی الارض جمیعاً* باشد و بسبب اختصا
کلام اصل ابد که اندر مفهوم غایت خود از حدیث *صوموا الی الیکل و آیه آمیون الی الیکل و غیر ما است تحت مختصا*
حدیث و آیه را ذکر کرده اند و مفهوم غایت تعبیر کرده اند و مفهوم محشر *انما المؤمنون الذین انذرتهم الله و جعلت قلوبهم*
و مفهوم غایت مثل *لا یعرفون الیکل لان الیکل انهم یحرمون بسبب اختصا* یکم تعبیر مفهوم محصر و مفهوم غایت کرده اند و همچنین
سایر ذلک معنی خود است از آیات و احادیث چنانکه بر شمس معنی نیت و احادیث بر چهار قسم است اول صحیح دوم حسن ثلث
و چهارم ضعیف *السلام علیکم و علی آئالتکم و سلم* و ذکر کرده اند بر وجهی کاف بدینست از بنا بسبب ضعیفیت خاطر رسیده در این
هموار واقع و جزئی بسبب این معنی *اللب یا ما سفت یمن دور و اکثر مشتبک قش و نو فیه است و در سه هزار خانه در او است*
و چند قریه صفات دست و مش که بر زبان او و دیگر مسلمان و دیگر اصل میماند آسن از جهاد و سواش از کرمی با نگاه آن بند
در سه منزلی شده نشان از او و فطین بنا وقت برمی واقع شده است که در سه روز آن بند بود و در هر مشرا شده منزه است
و اگر کرده اصل آن مراد است قریه ایست تباه شده است در دستن دور و چند و در مشرفی که نشان آن اتفاق افتاد در دامن کوه
واقع شده و طرف مشرق همیشه گرفته و طرف غربت بیگانه است و قریه مقصد باب خانه در دست چند پارچه
معهوره صفات است نشان از آن و بیای روان دارد و اگر میوه ایش نشان از آن است که در دست است
هر مشرطایه کرد و کس می بیند و چند خانه مشعه مایه اند جوایش سازه و اویش خوشکوار است از کمر زید و در مشرطایه

سکرند

تکلیف بیت و دویم

۴۶۸ کعبه است عموداً از مسافت انسانی در روز از فضایل تنهایی مجوز ذکر کرمان تصبیت مرتب آل از مضامین شریفی
 در زمین هموار واقع و اطراف او واسع است قریب سه هزار فاعله است چند پاره قریب خوب مضامین است مردمش اکثرند
 در کربلا و کربلا در مسند شاه جهان آباد اتفاق افتاد و را تم مشاهده کرده است خبری علی در آمد از یادگار و اول روز گذار
 ذکر کرمان کعبه است کنگره از جهات عراق عرب بقوی از دیار برید است نخلش اکثر کرده ترکند و خطب اهل سنت و جماعت
 در ایام این علی الهیینه قریب شهر از خانه در است نواحی آباد مضامین است ایشانند و در دوران برایش حجت توانست
 در برایش اندان و چون بایش بسیار است که چرا تم دیده آنها اهل بخارا بسیار دیده و محبت ایشان در شنیده است و ذکر کرمان
 در ورم ولایتی است از ورم ایلی گویند علی خوب جانی مرغیست نواحی آباد و قریب حجت بنیاد و در ورم ایلی دیده ذکر کرمان
 بضم کاف هزاره سکون بخار قریب است از قریب برایش خوشگوار و برایش سازگار است قریب از صد خانه در است
 و چند هزاره مضامین است باغات فراوان آب و ان در و از بلده برات مسافت بخت فرخ آورد اکثر شش است
 مرفور است عربی اسلام از طریف از بخت که طریقی نشنیده اند بسیار حیف داشت مالهای فراوان علم تصرف و در دنیا
 بر افراشت اتم قریب کرج هر قدر صوفی اسلام در ملاقات نمود در آنوقت بنین عمرش از فرد متجاوز بود داده بر دست نخل
 داشت که در ولایت خراسان در توران خواندم و غیره خلق با او داشت و میکرد و قریب صد هزار خانه بکعبه او است او در آنجا بود
 آخر الامر در بخت قریب است و قتل رسید و ذکر کرمان نام قریب است از قریب سیر جان از مضامین کرمان
 در زمین بسیار واقع و جنوب از برایش امع و قریب و است باطله در است آب بر ایلی اکثر بسیار بگوشت شش
 شش منزه جمعی از ایشان در آب است مریدان ایشان و نخلش ایشان را تم دیده و نخلش مشاهده کرده است ذکر کرمان
 نام حایفه است از طریف که در وی بسیار قوی شمارند و اکثر ایشان حجت خود کار و حاکم بود او را خراج کند
 را تم بسیاری از آنجا دیده و در حجت ایشان شنیده است حایفه کرج از سبب طریف اگر او خیر و عیال ترند ذکر کرمان
 بر وزن بران حایفه است حجت طریف بکثرت فرمان و قریب و است پاره قریب است شش خوشگوار و برایش سازگار
 بر و ایلی سبز برایش فراوان محبوب و خلافتش در زمان مرد شش ایلی در سبب یک شرب باشد کرده و با مردمش معاشرت
 نموده و طریق مجالس پرورده است هر دو اصل آن شمر است گویند قریب بوده در نواحی ترشیز نور در است در آنجا تنهایی در
 کشت آن قدر افراشت بر بزرگ کشت که دو آورده بسیار کار و کوفتند سائید اما شش کوفتی چندین هزار مرغ در آن درخت
 بر بزرگی نزد الملک عباسی شمس در تصرف نموده و ملکی بر طبع آن سمر فرمان داد هر چند کسب آن مال فراوان دادند
 قبولی نیست او در آنجا بریند و فرخا شود از و حش ظهور بر خواست و اندرخت با کرد در دنیا کرده و شماره زرسیده بود
 قتل رسانید و ذکر کرمان بر وزن شش بنده است از بلاد توران مشهور است حجت توانان شش و ان و با فاش فراوان
 ذکر کرمان حایفه است که در سبب شش خوشگوار و برایش سازگار از نواحی کشمیر و قریب و پذیرد و در شش اهل
 است و با قاعده ذکر کشمیر ولایتی است خلد طریف کثرت آب صنوف بر او صرف مردمش عین حال معروفند مشتمل است بر
 بلاد سار و نواحی شریک طریف در واقع آباد و مزاج حجت بنیاد و عیال بسیار سخت و جنگلای پرورده است چمنهای خوش
 و در خردای و گلش و شمار بسیار چمنهای شمار و اگر آن را قسمیم تیم و بعضی از چهارم است و محدود است از شرق
 به جهت تب و حال آن در مغرب ملک در آنجا از جنوب کشور هند و استان مصر و پنجاب از شمال بحال در میان

تکلیف بیت و دویم
 کعبه است عموداً
 در زمین هموار
 در کربلا و کربلا
 ذکر کرمان کعبه
 در ایام این علی
 در برایش اندان
 در ورم ولایتی
 بضم کاف هزاره
 و چند هزاره
 مرفور است عربی
 بر افراشت اتم
 داشت که در ولایت
 آخر الامر در بخت
 در زمین بسیار
 شش منزه جمعی
 نام حایفه است
 بر وزن بران
 بر و ایلی سبز
 نموده و طریق
 کشت آن قدر
 قبولی نیست او
 قتل رسانید و
 ذکر کرمان حایفه
 است و با قاعده
 بلاد سار و
 و در خردای و
 به جهت تب و